

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۲

سوره یوسف علیه السلام

این سوره مکی و تعداد آیاتش به اجماع یکصد و یازده آیه است.

[فضیلت قرائت این سوره]:

در فضیلت آن در حدیث نبوی از ابی نقل شده: به بردگانتان سوره یوسف علیه السلام را بیاموزید زیرا هر مسلمانی که آن را بخواند و به خانواده و بردگانش یاد دهد، خداوند سختیهای مرگ را بر او آسان سازد، و به او نیرویی دهد که هیچ گونه حسدی نسبت به مسلمانی نداشته باشد. (۱) و از امام صادق علیه السلام نقل شده است: هر کس این سوره را در هر شب بخواند خداوند در روز قیامت او را در حالی محشور کند که زیبایی چهره اش همانند زیبایی یوسف باشد و او را ترس و وحشتی نرسد، و از برگزیدگان بندگان صالح خدا باشد. (۲)

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱ تا ۵]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۱) إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ (۳) إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ (۴)

قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ (۵)

۱

– **عَلِّمُوا أَرْقَائِكُمْ سُوْرَةَ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِيْمًا مُسْلِمًا تَلَاهَا وَ عَلَّمَهَا أَهْلَهُ وَ مَا مَلَكَتْ يَمِيْنُهُ هُوْنُ اللَّهِ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ وَ اعْطَاهُ الْقُوَّةَ أَنْ لَا يُحْسَدَ مُسْلِمًا.**

– ۲

من قرأها في كل ليلة بعثه الله يوم القيامة و جماله مثل جمال يوسف عليه السلام و لا يصيبه فزع و كان من خيار عباد الله الصالحين.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۳

ترجمه:

الف، لام، راء، اینها آیه‌های کتاب روشنگر است. (۱)

براستی که ما آن را قرآن عربی نازل کردیم به امید این که شما در آن بیندیشید. (۲)

ما از طریق وحی کردن این قرآن به تو، بهترین سرگذشتها را برایت بازگو می‌کنیم، هر چند، پیش از این از بی‌خبران بودی. (۳)

هنگامی که یوسف به پدرش گفت: من یازده ستاره و خورشید و ماه را در خواب دیدم که مرا سجده می‌کردند. (۴) گفت:

پسر جان! خواب خودت را برای برادرانت نقل مکن، که برایت نقشه‌ای خطرناک می‌کشند، براستی که شیطان برای انسان دشمن آشکاری است. (۵)

تفسیر:

الْكِتَابِ الْمُبِينِ کتابی که امرش در معجزه آوردن، روشن است، یا این که خود بیان می‌کند که از نزد خداست نه از نزد بشر، یا این که روشن و آشکار است و معانی آن، بر عرب زبانها پوشیده نیست، چرا که به زبان آنها نازل شده است. (در جای دیگر می‌فرماید):

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا «اگر این کتاب را قرآن نارسایی قرار می‌دادیم بر شما مشتبه و نامفهوم می‌شد». (فصلت / ۴۴) «قصص» مصدر و به معنای (اسم مفعول)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۴

مقصود است، مثل «نقض» و «حسب» (که به معنای منقوض و محسوب، می‌باشد) حال اگر معنای مصدری اراده شود، مفهوم آیه این می‌شود: ما با این سوره که به سوی تو وحی می‌کنیم بهترین داستانسرایی را برایت بیان می‌کنیم، و در این صورت «احسن» مفعول مطلق و منصوب به مصدر است، چون اضافه به مصدر شده است. مراد از بهترین داستانسرایی این است که با بدیعترین اسلوب و نیکوترین روش و زیباترین نظم، داستانسرایی شده است. اما اگر منظور از «قصص» مقصود یعنی اسم مفعول باشد معنای عبارت این می‌شود: ما برای تو از سرگذشتها بهترین احادیث را که در باب خود بیان می‌شود می‌سراییم که مشتمل بر نکته‌ها و حکمتها و عبرتهایی است که در غیر اینها وجود ندارد.

وَإِنْ كُنْتَ مخففه از ثقیله است، و ضمیر در «**قَبْلِهِ**» بر می‌گردد، به «**بِمَا أَوْحَيْنَا**» و معنای جمله این است: سخنی است که پیش از وحی کردن ما، تو از آن غافل بودی، و هیچ آگاهی نسبت بدان نداشتی. «**إِنْ قَالَ يَوْسُفُ**»: این عبارت بدل از «**أَحْسَنَ الْقُصَصِ**» و از نوع بدل اشمال است چون زمان بیان کردن قصه زمانی را که داستان در آن سروده می‌شود، در برمی‌گیرد.

يَأْتِ به کسر و فتح «تاء» هر دو، خوانده شده، و این تاء علامت تانیث است و عوض از «یاء» اضافه آمده زیرا تانیث و اضافه، از این جهت که زایدند و به آخر اسم می‌چسبند، با هم تناسب دارند. فتح «تاء» به این سبب است که در اصل «یا ابتا» بوده، الف حذف شده و فتحه به عنوان دلیل بر آن باقی مانده است.

إِنِّي رَأَيْتُ از «رویا» به معنای خواب دیدن است. از ابن عباس نقل شده است «که یوسف علیه السلام شب قدر در خواب دید که یازده ستاره از آسمان فرود آمدند و برایش سجده کردند و نیز دید که خورشید و ماه از آسمان آمدند و بر او سجده کردند، خورشید و ماه کنایه از پدر و مادر او، و ستارگان اشاره به یازده برادرش بود».

بعضی گفته‌اند مراد از خورشید پدرش و مراد از ماه، خاله‌اش بود، زیرا مادرش

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۵

راحیل از دنیا رفته بود و می توان گفت: «واو» به معنای «مع» است: ستارگان را با شمس و قمر در خواب دیدم. **رَأَيْتَهُمْ** این جمله آغاز سخن است، بنا بر این که سؤالی در تقدیر و این جمله جواب آن باشد، مثل این که یعقوب به یوسف گفت: چگونه آنها را دیدی؟ یوسف گفت: آنها را دیدم که برای من سجده کردند. «قال یعقوب»: یعقوب گفت: خوابت را برای برادرانت نقل مکن، حضرت یعقوب از این ترسید که برادرانش بر او حسد برند و ستم روا دارند زیرا متوجه شد که خواب یوسف نشان دهنده آن است که خداوند برای او شرافت و بزرگواری دنیا و آخرت قرار داده است.

فَيَكِيدُوا فعل مضارع منصوب به «ان» است، یعنی اگر داستان را به برادرانت بگویی با تو مکر خواهند کرد. «یکدوا»: معنای «یحتالوا» را در بردارد. از این رو متعدی به «لام» شده تا معنای هر دو فعل را بدهد، سپس آن را به وسیله مصدر مؤکد ساخته و «کیدا» را ذکر کرده است. عدو مبین: دشمنی آشکار است.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶ تا ۹]

وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيَتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶) لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِلْمُتَسَائِلِينَ (۷) إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۸) اقْتُلُوا يُوسُفَ وَأَوْطِرْهُوا رَسُولًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ (۹)

ترجمه:

این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خوابها

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۶

آگاهت می‌سازد، و نعمتش را بر تو، و بر آل یعقوب تمام و کامل می‌کند همان گونه که پیش از این بر پدرانت: ابراهیم و اسحاق تمام کرد برآستی که پروردگار تو بسیار دانا و حکیم است. (۶) به طور تحقیق در داستان یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسش کننده بوده است. (۷) موقعی که برادران گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند، با این که ما گروهی نیرومند هستیم، به طور مسلم پدر ما در گمراهی آشکاری است. (۸) یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان، تنها مصروف شما باشد، و بعد از آن مردمی شایسته گردید. (۹)

تفسیر:

يَجْتَبِيكَ اجتناب به معنای «اصطفاء» و برگزیدن است. احادیث به معنای «روئی» است که جمع «رویا» می‌باشد: خواب و رویا، یا حدیث نفس است و یا سخن فرشته، و یا وسوسه شیطان. تأویل رویا: تفسیر آن و آنچه از آن فهمیده می‌شود، حضرت یوسف علیه السلام در تعبیر خواب و بیان کردن آن از تمام مردم آگاهتر بود. بعضی گفته‌اند: «تأویل رویا» یعنی دانستن معانی کتابهای الهی و سنن پیامبران. وی آنچه از معانی آنها که بر مردم پوشیده بود برای مردم تفسیر می‌کرد و شرح می‌داد. «احادیث» اسم جمع است برای حدیث.

معنای اتمام نعمت، این است که خداوند برای یوسف و پدرانش نعمت دنیا را به نعمت آخرت متصل ساخت و آنها را پیامبران و پادشاهان قرار داد و بعد آنها را به سوی نعمتهای سرای دیگر و درجات بلند بهشت منتقل ساخت.

آلِ يَعْقُوبَ خانواده و فرزندان اوست. در اصل «اهل» بوده چون تصغیر آن «اهیل» است، ولی فقط در موردی از خانواده به کار می‌رود که دارای عظمتی باشند.

مثل «آل النبی» و «آل الملك». «ابراهیم»: عطف بیان برای «ابویک» است.

إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ پروردگارت می‌داند که چه کسانی را برگزیند، و حکیم است در

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۷

این که نعمت را برای کسی که شایسته آن است به کمال برساند.

فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ در داستان و سرگذشت آنان، «آیات» نشانه‌ها و دلیلهایی بر حکمت خداوند وجود دارد، یا عبرتها و امور شگفت‌آوری برای سؤال‌کنندگان از این سرگذشتها و یا نشانه‌هایی بر نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله وجود دارد.

لِلسَّائِلِينَ مراد یهودیانی است که از پیامبر درباره گذشتگان سؤال می‌کردند و او بدون این که از کسی شنیده یا در کتابی خوانده باشد بدرستی آنها را پاسخ می‌داد.

روایت شده است که یهودیان به بزرگان مشرکان گفتند: از محمد صلی الله علیه و آله پرسید: چرا آل یعقوب از شام به مصر منتقل شدند و نیز از داستان یوسف. «آیه» به نصب و رفع هر دو خوانده شده است.

لِیُوسُفَ «لام» ابتدا، برای تأکید و تحقیق مضمون جمله می‌آید. مقصود برادران یوسف این بود که زیادی محبت پدر نسبت به یوسف و برادرش: «بنیامین» امری است ثابت که هیچ شبهه‌ای در آن نیست. و این که تعبیر به «اخوه»: برادرش کردند به این دلیل بود که هر دو از یک مادر بودند.

وَنَحْنُ عَصَبَةٌ جمله حالیه است، و مراد این است که پدر این دو برادر را در دوستی بر ما برتری می‌دهد با این که این دو تا کوچکند و کاری از آنها نمی‌آید اما، ما گروهی هستیم متشکل از ده نفر مرد که پشتیبان پدریم و او را حمایت می‌کنیم.

إِنَّ أَبَانَا لَفِي قطعاً پدرمان از راه درست و حق منحرف شده است.

«العصبة والعصابة» ده نفر و بیشتر چنین گروهی را عصبه می‌گویند چون به وسیله آنها کارها حل و فصل می‌شود.

اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا یوسف را بکشید یا در یک زمین نامشخصی دور از آبادی او را بیندازید. معنای نکره آوردن «ارض» همین است که هیچ مشخصه‌ای نداشته و از نظرها دور باشد، و نصب آن نیز به دلیل همین ابهام است، مثل ظروف مبهم.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۸

يَحِلُّ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ تا پدرتان تنها به شما توجه کند: یکپارچه به شما بنگرد و دیگری را مورد توجه قرار ندهد، بعضی گفته‌اند: از توجه به یوسف فراغت یافته، رو به شما آورد.

وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ ... و بعد از کشتن یا دور کردن یوسف از ظلمی که نسبت به او مرتکب می‌شوید در پیشگاه خدا توبه خواهید کرد، یا این که دنیایان خوب و کار و بارتان منظم می‌شود.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰ تا ۱۴]

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (۱۰) قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ (۱۱) أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ (۱۲) قَالَ إِنِّي لِيَحْزَنُنِي أَنْ تَذَهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ (۱۳) قَالُوا لَنْ نَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَنَحْنُ عَصَبَةٌ إِنَّا إِذَا لَخَسِرُونَ (۱۴)

ترجمه:

یکی از آنها گفت: یوسف را نکشید، و اگر می‌خواهید کاری کنید، او را در نهانگاه چاه بیفکنید، تا برخی قافله‌ها او را برگیرند. (۱۰)

برادران به یعقوب گفتند: پدرجان! چرا درباره یوسف به ما اعتماد نمی‌کنی، و حال آن که ما، خیرخواه او هستیم؟! (۱۱)

او را فردا با ما بفرست تا غذای کافی بخورد، بازی و تفریح کند، و ما از او نگهداری می‌کنیم. (۱۲)
یعقوب علیه السلام گفت: دوری او مرا اندوهگین می‌سازد، و می‌ترسم شما از او غفلت کنید، و گرگ او را بخورد. (۱۳)

گفتند اگر او را گرگ بخورد- با این که ما گروه نیرومندی هستیم- در این صورت

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۸۹

ما حتماً زیانکار خواهیم بود (ضررش به خود ما متوجه است). (۱۴)

تفسیر:

گوینده این حرف «یهودا» بود که درباره یوسف از همه برادرانش رای بهتری داد و همو بود که (در مصر بعد از گیر افتادن بنیامین برادر اصلی یوسف) گفت: من از این جا نمی‌آیم مگر پدرم اجازه دهد. «۱» او به برادرانش گفت: قتل کار بزرگی است، انجام ندهید، او را در نهانگاه چاهی بیندازید. غیابة الجب: گودی چاه، جایی از آن، که از دید بیننده پنهان باشد، و تاریکتر از ته آن باشد. بعضی این کلمه را در هر دو مورد به صورت جمع: «غیابات» خوانده‌اند. «الجِبُّ» چاهی که سنگ چین نشده باشد. تا بعضی راهگذرها او را برگیرند.

إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر می‌خواهید کاری انجام دهید که به مقصودتان برسید، نظر من این است.

مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا با دو، نون، و «لا تأمنا» با ادغام به اشمام «۲» و غیر اشمام نیز خوانده شده، و معنایش این است: چرا از ما بر یوسف می‌ترسی، و حال آن که ما، خیر او را می‌خواهیم و او را دوست داریم، و درباره او، کاری را که دلالت کند بر خلاف خیر خواهی مان نسبت به او انجام نداده‌ایم.

يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ در هر دو فعل، با نون، و با «ی» و با جزم، و نیز در اولی با نون، و در دومی با «ی» خوانده شده، و اصل «رتعه»، به معنای فراوانی و گستردگی است. مراد از عبارت این است: آنچه را نیاز داریم تناول کنیم و میوه‌ها و غیر آن را فراوان بخوریم.

۲- اشمام در اصطلاح نحویان. باللب اشاره کردن به حرکت حرفی است بدون این که صوت شنیده شود، حرف ساکن را بوی ضمّه دادن بطوری که شنیده نشود، بهم آوردن لبها برای تلفظ ضمّه به طوری که ضمّه تلفظ نشود. فرهنگ عمید. اشمام.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۰

قرائت دیگر: «یرتع» به کسر عین، و «یلعب» مجزوم، با «ی» و «نون»، در هر دو، ذکر شده است، از «ارتعی یرتعی». گفته می شود: «رعی» و «ارتعی» مثل «شوی و اشتوی»، و گاهی می گویند: «یرتع» مجزوم، و یا «رتع» به کسر عین، در حالی که فقط شتر آنها می چرد. بنا بر این مضاف (ابل) حذف شده است.

منظور فرزندان یعقوب، از بازی کردن، بازی مباح بوده مثل تیراندازی و مسابقه دویدن.

لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ حضرت یعقوب پیش فرزندان برای این که یوسف را با خود نبرند دو بهانه آورد: یکی این که دوری و جدایی او باعث غم و اندوهش می شود چون حتی يك ساعت طاقت تحمل دوری اش را نداشت، دوم این که می ترسید وقتی برادران به خوردن و بازی کردن مشغول و از یوسف غافل باشند، گرگ بر او حمله کند.

لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ «لام» علامت قسم است، و **إِنَّا إِذَا لَخَّاسِرُونَ** جواب قسم، و نیز جانشین جواب شرط است، «واو» در **وَنَحْنُ عَصَبَةٌ** حالیه است: فرزندان یعقوب برای پدر سوگند یاد کردند: اگر چنان باشد که او تصور می کند، و می ترسد که در میان مردانی چنین نیرومند برادرشان را گرگ مورد حمله قرار دهد، در این صورت آنها مردمی خواهند بود که از ضعف و ناتوانی در شرف هلاکت و نابودی هستند، یا مردمی خواهند بود که سزاوار هلاکتند زیرا امیدی به آنها نیست، و یا جا دارد برای آنها آرزوی بدبختی شود، که آنها حضور داشته باشند و زنده باشند، و گرگ یکی از آنها را بخورد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۵ تا ۱۸]

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۵) وَ جَاؤاْ أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ (۱۶) قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتَاعِنَا فَآكَلَهُ الذِّئْبُ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ (۱۷) وَ جَاؤاْ عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبِرْ جَمِيلًا وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۸)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۱

ترجمه:

وقتی که او را با خود بردند و تصمیم گرفتند که او را در مخفیگاه چاه قرار دهند، ما به او وحی فرستادیم که در آینده آنها را از این کارشان با خیر خواهی ساخت در حالی که آنان نمی دانند. (۱۵)
شب هنگام در حالی که می گریستند پیش پدرشان آمدند. (۱۶)
گفتند:

ای پدر، ما رفتیم به مسابقه و یوسف را نزد اثاثیه خود گذاشتیم، گرگ او را خورد، ولی تو حرف ما را نمی پذیری هر چند راستگو باشیم. (۱۷)

و پیراهن وی را با خونی دروغین نزد پدر آوردند، گفت:

هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته است، من شکیبایی زیبا دارم و خداوند بر آنچه شما می‌گویید یار و یاور من است. (۱۸)

تفسیر:

أَنْ يَجْعَلُوهُ مَفْعُولٌ «اجمعوا» می‌باشد، از باب «اجمع الامر و ازمعه» بر آن کار تصمیم گرفت. جواب «لما» محذوف و تقدیر این است: فعلوا به ما فعلوا من الأذى، روایت شده است که وقتی او را به بیابان بردند دشمنی خود را با وی آشکار ساختند، او را کتک زدند و آن گاه که خواستند در چاهش اندازند دستهایش را بستند و پیراهنش را از تنش کردند و او را به چاه فرستادند، و چون به نیمه راه رسیده بود، وی را انداختند، چاه آب داشت یوسف در میان آب افتاد پناه به سنگی برد و روی آن ایستاد.

روزی که حضرت ابراهیم را برهنه و عریان در آتش افکندند جبرئیل پیراهنی از حریر بهشتی برایش آورد و بر او پوشانید، بعدها ابراهیم آن را به اسحاق داد و از

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۲

اسحاق به یعقوب رسید. و حضرت یعقوب آن را به صورت دعا و حرز در بسته‌ای قرار داده و بگردن یوسف آویزان کرده بود. این جا جبرئیل آمد آن را بیرون آورد و بر تن یوسف پوشانید، و این همان پیراهین است که یعقوب از آن بوی یوسف را شنید و بینا شد: هنگامی که کاروان از مصر آمد. (۱)

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ در این صغر سن خداوند به یوسف وحی کرد چنان که به یحیی و عیسی وحی کرد.

لَتَنْبِتْنَهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا خدا به یوسف، وحی کرد تا به سرانجام کارش وی را مژده و بشارت دهد، و معنای جمله این است که حتماً از این گرفتاری نجات می‌یابی و برای برادرانت از آنچه بر سرت آورده‌اند نقل خواهی کرد. **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**: در حالی که به علت بالا رفتن موقعیت و مقامت و این که مدت‌ها از آنها دور شده‌ای نتوانند تو را بشناسند که یوسف هستی، و بعضی گفته‌اند: معنای **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ** این است که آنها از این خبر نداشتند که ما به یوسف وحی می‌کنیم و او را از وحشت و تنهایی بیرون می‌آوریم. آنها خیال می‌کردند که او را مونس نیست.

وَجَاؤْا أَبَاهُمْ عِشَاءً برادران یوسف در آخر روز، نزدیکیهای شب پیش پدرشان آمدند و شروع به گریه کردند تا به او بفهمانند که راست می‌گویند:

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ گفتند پدر! ما رفته بودیم برای مسابقه، مسابقه دو، یا تیراندازی، در تفسیر گفته شده: «ننتضل» مسابقه تیراندازی، «وَمَا أَنْتَ»: بمصدق «لَنَا وَلَوْ كُنَّا»: تو اکنون به دلیل علاقه‌ای که به یوسف داری اگر چه ما نزد تو، راستگو باشیم حرف ما را نمی‌پذیری چه رسد به این که اکنون به ما بدگمانی و اعتمادی به گفته ما نداری.

بَدِمَ كَذِبِ آلوده به خون دروغی، و می‌توان گفت موصوف به مصدر است برای

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۳

مبالغه مثل قول شاعر:

فهن به جود و انتم به بخل

: «۱» (جواد و بخیل نگفته، تا افاده مبالغه کند)، روایت شده است که یعقوب پیراهن را گرفت و بر روی صورتش انداخت و بقدری گریست که صورتش با خون پیراهن رنگین شد و گفت: به خدا سوگند تا امروز گرگی را از این، بردبارتر ندیدم که پسر من را خورده و پیراهنش را بر تنش ندریده است. «۲»

عَلَى قَمِيصِهِ در محل نصب است بنا بر ظرفیت: جاءوا فوق قميصه بدم كذب: و جایز نیست که حال مقدم باشد، زیرا حال از مجرور بر آن مقدم نمی‌شود.

قَالَ: بَلْ سَوَّلَتْ: گفت هواهای نفسانی تان امر عظیمی را برایتان آسان نمود و آزار یوسف را در چشم شما بی اهمیت جلوه داد و این جنایت بزرگ را درباره او مرتکب شدید.

«سول» استرخاء: سهل و آسان شمردن.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ کار من صبر جمیل است، یا صبر جمیل بهتر است، «صبر جمیل»، شکیبایی است که در آن جز به خدا شکایتی نبرند چنان که فرمود: از پریشانی و اندوهم تنها به خدا شکوه می‌برم. «۳»

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ و برای تحمل دردی که شما بیان می‌کنید: یوسفم از بین رفته، فقط از خداوند کمک می‌خواهم.

۱- زنان نسبت به او یکپارچه بخشنده‌اند، و شما نسبت به او سراسر فرومایگی - م.

- ۲

تَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ ذُبَابًا أَحْلَمَ مِنْ هَذَا: اكل ابني و لم يمزق عليه قميصه.

[.....] ۳- **إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحَزَنِي إِلَى اللَّهِ. آیه ۸۶.**

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۹ تا ۲۰]

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَىٰ هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضَاعَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ (۱۹) وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ (۲۰)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۴

ترجمه:

و کاروانی فرا رسید و آب آور خود را فرستادند، او، دلو خود را در چاه افکند، و صدا زد: مژده باد، این کودکی است، این مطلب را کاروانیان، به عنوان يك سرمایه از دیگران پنهان داشتند، و خداوند به آنچه که آنها انجام می‌دادند آگاه است. (۱۹)

او را به بهای کمی: چند درهم، فروختند و نسبت به او بی‌اعتنا بودند. (۲۰)

تفسیر:

«سَيَّارَةٌ» گروهی بودند رهگذر که از ناحیه مدین به طرف مصر می‌رفتند، و این امر سه روز بعد از آن بود که یوسف را در چاه انداخته بودند. اهل کاروان راه را گم کرده بودند و نزدیک این چاه فرود آمدند.

فَارْسَلُوا وَاَرَادَهُمْ وارد کسی است که بر سر آب می‌آید تا برای گروهی آب ببرد:

آنها مردی را فرستادند تا برایشان آبی پیدا کند، نام او، مالک بن ذعر، بود.

فَادَلِيَ دَلْوَهُ سطلش را در چاه افکند، یوسف به ریسمان چسبید، وقتی که آن مرد دلو را بالا کشید ناگهان غلامی

بسیار زیبا مشاهده کرد. «**قَالَ: يَا بَشْرِي!**»: به خودش گفت: مژده باد مرا، خوشا به حالم، (این معنا در صورتی است

که «بشرای» با فتح «ی» خوانده شود که گویا مرحوم مصنف همین قرائت را پذیرفته است) اما اگر بر طبق معمول:

«**يَا بَشْرِي!**» خوانده شود به این معناست: که آن شخص بشارت را مورد ندا قرار داد و گویا چنین گفت: ای بشارت

ای خوشبختی بیا که به وقت آمدی.

وَأَسْرَوْهُ ضمیر جمع برای تمام اهل کاروان است: از کاروانهای دیگر این امر را مخفی داشتند.

بعضی گفته‌اند: اهل کاروان امر یوسف و این که او را در چاه یافته‌اند از دیگران

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۵

مخفی داشتند بلکه می‌گفتند صاحبان این آب این غلام را به ما سپرده‌اند که در مصر برایشان بفروشیم.

ابن عباس می‌گوید: ضمیر، به برادران یوسف برمی‌گردد یعنی آنها به دیگران گفتند: این غلام مال ماست و گریخته،

پس از ما آن را بخرید، یوسف از ترس این که او را بکشند ساکت بود و هیچ نمی‌گفت.

«**بِضَاعَةٍ**» منصوب است بنا بر حالت: او را همچون کالای تجارتي مخفی داشتند.

بضاعت به مالی گفته می‌شود که به منظور تجارت جدا می‌شود. «**وَشَرَّوْهُ**»: او را فروختند، **بِثَمَنِ بَخْسٍ** ای

مبخوس، یعنی به قیمتی خیلی کمتر از معمول که این کمبود، ظاهر و آشکار بود «**دِرَاهِمٍ**» درهمهای نقره بود نه

دینارهای طلا، «**مَعْدُودَةٍ**»: خیلی کم بود که شمرده می‌شد و قابل وزن نبود. از ابن عباس نقل شده است که بیست

درهم بود.

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ فروشنندگان یوسف در این امر از زاهدان بودند، یعنی کسی که به آنچه در دست دارد

تمایلی نشان نمی‌دهد و آن را به کمترین بها می‌فروشد. و دلیل عدم تمایل آنها این بود که او را پیدا کرده بودند و هر

کس چیزی را پیدا کند به هر قیمت که آن را بفروشد باکی ندارد، و می‌توان گفت معنایش این است که کاروانیان او را

از برادرانش خریدند و برادران درباره یوسف به قیمت او، از زاهدان بودند یعنی به یوسف دل‌بستگی نداشتند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۱ تا ۲۳]

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمَرَاتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَن يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ

مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۲۱) وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَ

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۲۲) وَرَأَوْدَتُهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ

رَبِّي أَحْسَنُ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۲۳)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۶

ترجمه:

کسی که او را در سرزمین مصر خرید، به همسر خود گفت:
وی را گرامی دار که امید است برای ما مفید باشد و یا او را فرزند خود بگیریم، و این چنین یوسف را در آن سرزمین
متمکن ساختیم، و برای این که تعبیر خواب را یادش دهیم، و خداوند بر کار خود پیروز است اما اکثر مردم نمی‌دانند.
(۲۱)

و هنگامی که به مرحله بلوغ و قوت رسید، به او، حکم، و علم دادیم، و این چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. (۲۲)
و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود از او تمنای کامجویی کرد و درها را بست و گفت بشتاب بسوی آنچه برایت
مهیاست، گفت پناه می‌برم به خدا او «۱» پروردگار من است مقام مرا گرامی داشته، مسلماً ستمکاران رستگار
نمی‌شوند. (۲۳)

تفسیر:

الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ عزیز مصر، متصدی خزاین و ارزاق عمومی آن کشور بود. «۲» وی «قطفیر» یا «اطفیر» نام
داشت و نام پادشاه مصر یا فرعون آن زمان، «ریان بن ولید» بود.
ابن عباس می‌گوید: عزیز، پادشاه مصر بوده است. وقتی که عزیز مصر یوسف را

۱- معنای دیگر: عزیز مصر صاحب نعمت من است - م.

۲- سمت وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت، از تفسیر نمونه - م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۷

خرید، وی ده ساله بود و سیزده سال در خانه او اقامت داشت، و در سن سی سالگی ریان بن ولید (عزیز مصر) او را به
وزارت خود برگزید، و در سی و سه سالگی خداوند به او حکمت و علم آموخت و هنگامی که صد و بیست ساله بود
از دنیا رحلت فرمود. گفته شده است: عزیز مصر او را به چهل دینار و یک جفت کفش و دو جامه سفید، خرید، و به
همسرش گفت: «اکرمی مثنویه» مقام و منزلتش را گرامی دار چنان که خود یوسف بعدها گفت: «انه ربی احسن
مثنوی». معنای قول عزیز، به همسرش این است که با یوسف رفتار نیکو داشته باش تا از مصاحبت با ما خوشحال
باشد. «عسی ان ینفعنا»: شاید به سبب شایستگی و امانت داری‌اش سودی به ما برساند، و یا این که او را فرزند خود
بگیریم و جای فرزند خود قرارش دهیم.

عزیز این حرفها را به این دلیل گفت که در یوسف احساس رشادت و شایستگی می‌کرد.

وَكَذَلِكَ هم چنان که یوسف را نجات دادیم، و توجه عزیز مصر را به او جلب کردیم، در سرزمین مصر به او قدرت
بخشیدیم و او را پادشاه قرار دادیم تا در آن حکم براند.

وَلِنَعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ این رهایی و دادن قدرت، بدین منظور بود که به او تأویل احادیث بیاموزیم. **وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ** خدا آنچه را بخواهد حکم کند کسی توان جلوگیری ندارد، یا این که خداوند که بر امور یوسف تسلط دارد او را حفظ می‌کند و به دیگران واگذارش نمی‌کند.

در مدت زمان «اشد» اقوالی گفته‌اند: سن دوازده، بیست، سی و سه، و چهل سالگی و بعضی گفته‌اند آخرین حدش شصت و دو سال است.

حُكْمًا مراد حکمت یعنی نبوت است، «**وَعِلْمًا**» آگاهی به شریعت و دیانت، و بعضی گفته‌اند منظور حکومت بر مردم و آگاهی نسبت به راههای صلاح و

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۸

مصلحت است.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ مقصود توجه دادن به این امر است که خداوند به حضرت یوسف به عنوان پاداش اعمال نیک و تقوا و پرهیزکاری اش علم و حکمت آموخت. از حسن نقل شده: من أحسن عبادة ربه في شبیته آتاه الحكمة في اکتھاله:

«کسی که در جوانی عبادت پروردگارش را نیکو انجام دهد، در پیری به او حکمت آموزد.»

مراد مفاعله از «راد پرود»: آمدن و رفتن، معنای عبارت این است که همسر عزیز مصر یوسف را با نیرنگ به خودش متوجه ساخت. یعنی کاری انجام داد که شخص فریبکار انجام می‌دهد تا طرف مقابلش را با کلک و نیرنگ گول بزند و چیزی را که او در اختیار دارد و نمی‌خواهد از دست بدهد، از وی برباید، و در این جا منظور نیرنگها و چاره اندیشیهایی است که زلیخا انجام داد تا یوسف را به کامجویی وادار سازد. «**هَيْتَ لَكَ**»: جلو بیا، روی بیاور: به وجوه مختلفی خوانده شده: «هیت لك»: بضم «تاء»، «هیت لك» به کسر «هاء» و فتح «تاء» و «هئت» با همزه، و ضم «تاء»: آماده شدم برای تو: از «هائ یهئ» و «لام» از متعلقات فعل، و در اصوات برای بیان مثل این که گفته است: این را برای تو می‌گویم! **مَعَاذَ اللَّهِ** پناه به خدا می‌برم پناه بردنی. «انه» ضمیر، برای شان و حدیث است.

رَبِّي، أَحْسَنَ مَثْوَايَ مبتدا و خبر، و منظور یوسف از این حرف، سخن عزیز مصر است که به همسرش گفت: «او را گرامی دار»، پاداش سفارشهای او این نیست که درباره همسر و خانواده‌اش بر وی خیانت کنم.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۲۴ تا ۲۹]

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لَنَصْرَفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (۲۴) وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَالْفَيْئَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يَسْجَنَ أَوْ عَذَابٍ أَلِيمٍ (۲۵) قَالَ هِيَ رَاوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قَبْلِ فَصَدَقْتَ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۶) وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۷) فَلَمَّا رَأَىٰ قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ (۲۸)

يُوسُفُ اعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ (۲۹)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۱۹۹

ترجمه:

آن زن قصد یوسف را کرد، و او نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، قصد وی می‌کرد، چنین کردیم، تا، بدی و فحشا را از او دور سازیم، چرا که او از بندگان با اخلاص ما بود. (۲۴)

و هر دو به طرف در دویند و آن زن پیراهن او را از پشت پاره کرد، و در این موقع، آقای آن زن را دم در، یافتند، زن گفت: کیفر کسی که نسبت به اهل تو ارادهٔ خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک نیست. (۲۵)

یوسف گفت: او مرا با اصرار به سوی خود دعوت کرد، و در این هنگام، شاهدی از خانوادهٔ زن گواهی داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده زن راست می‌گوید و یوسف از دروغگویان است. (۲۶)

و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده، زن دروغ می‌گوید و او از راستگویان است. (۲۷)

وقتی که عزیز مصر دید که پیراهن یوسف از پشت سرش پاره شده، گفت این از مکر و حيلهٔ شما زنان است آری نیرنگ شما بزرگ است. (۲۸)

ای یوسف از این موضوع صرف نظر کن، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی. (۲۹)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۰

تفسیر:

هم بالامر آن کار را قصد کرد و تصمیم بر انجام آن گرفت، یعنی آن زن تصمیم گرفت که با یوسف در آمیزد. او نیز تصمیم گرفت که با وی در آمیزد. «لَوْ لَأَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»: جواب شرط محذوف و تقدیر چنین است: لولا ان رأى برهان ربه لخالطها: اگر یوسف برهان پروردگارش را نمی‌دید با او درمی‌آمیخت، جواب به قرینه: «وَهُمْ بِهَا» حذف شده است. مثل: هممت بقتله لولا انى خفت الله که تقدیرش این است: لولا انى خفت الله لقتله: اگر چنین نبود که از خدا می‌ترسم او را کشته بودم. مقصود از جمله «وَهُمْ بِهَا» این است که نفس یوسف میل به آمیزش کرد و به دلیل شهوت جوانی توجهی به زلیخا کرد مثل این که بخواهد قصد و تصمیمی بر آن بگیرد، و (اصولا) اگر چنین تمایلی که به سبب شدتش تصمیم نامیده می‌شود در آدمی وجود نداشته باشد خودداری کننده از آن در نزد خدا ممدوح و مأجور نخواهد بود، و نیز اگر تصمیم یوسف مانند تصمیم زلیخا می‌بود باز خدا او را چنین نمی‌ستود: که «او از بندگان با اخلاص ما بود». و نیز می‌توان گفت معنای «وَهُمْ بِهَا» این است: نزدیک بود که یوسف قصد آن زن کند چنان که می‌گویند: قتلته لو لم اخف الله: اگر خوف خدا نمی‌بود او را کشته بودم.

سزاوار است که قاری در جمله «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ» وقف کند، و سپس قرائت جمله «وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» را آغاز نماید.

كذلك «کاف» در محل نصب و به معنای: مثل ذلك التثیث ثبتناه و یا در محل رفع است (خبر برای مبتدای محذوف) و به معنای: الامر مثل ذلك است.

لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا این که از او بدی را که خیانت به آقایش بود، و همچنین «فحشا» را که عبارت از زناست دور سازیم. «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (با کسره لام): کسانی که برای خدا دینشان را خالص ساخته‌اند، و با فتحه، منظور کسانی است که خداوند با توفیق دادنشان آنها را بر اطاعت خودش خالص ساخته است.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۱

وَاسْتَبَقَا الْبَابَ آن دو به طرف در دویدند: یوسف به منظور فرار از دست آن زن، شتابان به سوی در بیرونی رفت تا خارج گردد و آن زن هم به دنبالش می‌شتافت تا مانع بیرون رفتنش شود.
وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ پیراهن یوسف را از پشت گرفت و کشید تا پاره شد، **وَالْفُتْيَا سَيِّدَهَا** دم در به شوهر آن زن، قطفیر، برخوردارند.

«ما» ممکن است نافیه باشد: کیفر کسی که به همسرت خیانت کند جز زندانی شدن نیست، و می‌تواند، سوالی باشد: کیفر او چیست جز زندان؟ مثل: من فی الدار الا زید: چه کسی غیر از زید در خانه است؟
عَذَابُ الْيَمِّ بعضی گفته‌اند ضربات تازیانه است.

وقتی که یوسف دید در معرض زندان و عذاب دردناک قرار گرفته و زن، واقعه را معکوس کرد لازم دانست که از خودش رفع تهمت کند، این بود که گفت: **«هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي»**: او بود که پیوسته از من این تقاضا را می‌کرد، و اگر برای رفع تهمت نبود، این حرف را نمی‌گفت.

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا بعضی گفته‌اند: شاهی از نزدیکان آن زن که بر ضد او گواهی داد پسر عمویش بود و با شوهر او دم در نشسته بود. دیگری گفته است این شاهد پسر خاله‌اش بود که کودکی در گهواره بود. و گفته او را بدان سبب، شهادت نامیده‌اند که باعث ثبوت قول یوسف و بطلان ادعای آن زن شد.

فَلَمَّا رَأَى وقتی که عزیز مصر (قطفیر) واقعه را دید، و فهمید که زنش دروغ و یوسف راست می‌گوید رو، به همسرش کرد و گفت: این سخنت از مکر و فریبهای شما زنان است، و خداوند کید زنان را عظیم شمرده است، زیرا آنها از مردها در فریبکاری دقیقتر و در نیرنگبازی مؤثرترند.

يُوسُفُ منادا و حرف ندا محذوف است، زیرا منادای قریب است: «اعرض عن هذا»: از این امر دوری کن و آن را پنهان دار و به هیچ کس مگو.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۲

وَاسْتَغْفِرِي خطاب به زلیخاست که از این گناهت طلب آمرزش کن که در این امر از گناهکارانی هستی که عمدا گناه می‌کنند. «خطأ»: عمدا گناه انجام داد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۰ تا ۳۵]

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۳۰) فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مَتَكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ أُخْرَجَ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ (۳۱) قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَيَلْكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبَبُ إِلَيْهِنَّ وَآكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۳۳) فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۳۴)

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجَنَنَّ حَتَّىٰ حِينٍ (۳۵)

ترجمه:

گروهی از زنان شهر (مصر) گفتند: زن عزیز غلام خود را به کام گرفتن خویش می‌خواند و در دوستی او فریفته شده، برآستی که ما او را در ضلالتی آشکار می‌بینیم. (۳۰)

پس چون همسر عزیز از نیرنگ آنها با خبر شد به سراغ آنان فرستاد و برایشان جایگاهی مخصوص آراست و به دست هر کدام کاردی (برای میوه خوردن) داد، و آن گاه به یوسف گفت: به مجلس آنها درآی، همین که او را

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۳

دیدند از عظمت او حیران شدند و دستهای خودشان را بردند و گفتند، **ياك** و منزّه است خدا! این بشر نیست، بلکه این **ياك** فرشته‌ای بزرگوار است. (۳۱)

زن عزیز مصر گفت: این همان کسی است که شما مرا درباره او، سرزنش کردید و من او را به کامجوئیش دعوت کردم، اما او خودداری کرد، و اگر آنچه او را دستور می‌دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و به طور حتم خوار و ذلیل خواهد شد. (۳۲)

یوسف گفت: پروردگارا زندان نزد من محبوبتر از آن است که مرا به آن می‌خوانند و اگر نیرنگ آنها را از من بازگردانی قلب من به آنها مایل می‌شود و از جاهلان خواهم بود. (۳۳)

پروردگارش دعای وی را مستجاب کرد، و مکر آنها را از او بگردانید، چرا که او شنوا و داناست. (۳۴)

بعد از آن که این نشانه‌های پاکی را از او دیدند در عین حال تصمیم گرفتند که وی را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵)

تفسیر:

وَقَالَ جمعی از زنان گفتند: «نسوة» مفرد، اسم جمع و به معنای گروه زنان است و **تَأْنِيثُ** آن همانند **تَأْنِيثُ لَمَّةٍ** «۱» غیر حقیقی است. «۲»

در حرف اول کلمه «نسوة» دو وجه است: کسر نون، و ضم آن. «**فِي الْمَدِينَةِ**» مراد «مصر» است.

امْرَأَاتُ الْعَزِيزِ زن قطفیر. عزیز در زبان عرب به پادشاه اطلاق می‌شود، «فتیها»: غلامش.

۱- لَمَّةٌ به معنای همراه یا همراهان در مسافرت، برای مفرد و جمع. پاورقی استاد گرجی.

۲- به همین دلیل در آیه: **قَالَ نِسْوَةٌ** گفته شده، و دلیل این که غیر حقیقی است آن است که مراد از این **تَأْنِيثُ** جمع بودن است: «کل جمع مؤنث» و **تَأْنِيثُ** جمع، امری لفظی است، و چون در **يَاك** اسم، دو **تَأْنِيثُ** جمع نمی‌شود، اینجا **تَأْنِيثُ** لفظ، **تَأْنِيثُ** معنوی (حقیقی) را باطل کرده، چنان که گاهی در جمعهای مذکر از قبیل «رجال» یا «اعراب» و غیره **تَأْنِيثُ** لفظی مذکر بودن معنوی را باطل می‌کند، و حمل می‌شود بر لفظ یا بر معنا، گاهی مذکر و گاهی مؤنث آورده می‌شود. با تلخیص از مجمع البیان.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۴

شَغَفَهَا دوستی غلام پرده دل او را پاره کرده و تا سوبدای قلبش نفوذ کرده.

«شغاب»: حجاب قلب را گویند، و اما از اهل بیت علیهم السلام قرائت: «شعفها» با «عین» نقل شده، از فعل: «شعف البعیر»: بدن شتر را به وسیله مالیدن به صمغ مخصوص به سوزش و احتراق در آورد. و امرء القیس چنین سروده است:

كما شعف المهنوءة الرجل الطالی «۱»

(با عین بی نقطه است) «حبا» منصوب، تمیز است. «أنا لئراها فی ضلالٍ مبین»
 «ما او را در اشتباه و دور از صواب می بینم.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ وقتی از بدگویی و غیبت آنها و تعبیرات نادرست و این حرفهایشان با خبر شد که می گفتند: زن پادشاه فریفته برده کنعانی اش شده. «**أرسلت إليهن**»: آنها را به مهمانی دعوت کرد.

وَأَعَدَّتْ لَهُنَّ مَتَكًا «متکا» یا متکا، چیزی است که بر آن تکیه می کنند مثل پستی و بالش و غیر آن. هدف زن عزیز مصر، از این هیئت لمیده بر بالشهای قیمتی و کارد به دست، آن بود که وقتی او را ببینند مبهوت شوند و از خود فراموش کنند و دستهای خود را ببرند. بعضی گفته اند: منظور از «متکا» مجلس طعام است، زیرا آنها همان طور که عادت مترفین و مردم خوش گذران است لم داده بودند، غذا و شراب می خوردند و با هم به حرف و سخن مشغول بودند. دیگری گفته است: منظور از «متکا» طعامی است که قطعه قطعه می شود زیرا معمولاً کسی که چیزی را قطع می کند، به وسیله کارد بر آن چیز تکیه می کند.

أَكْبَرَنَّهُ این زیبایی جامع و جمال درخشان را بزرگ دانستند و مبهوت شدند گفته اند: حضرت یوسف وقتی که در میان کوچه های مصر راه می رفت، نور چهره او

۱- مصراع اول:

أُيَقْتَلَنِي أَنِّي شَعَفْتُ فَوَادِهَا كَمَا...

و مضمونش این است عوض این که او مرا بکشد، من به عشق و محبت خودم دل او را سوزاندم چنان که مرد صاحب شتر با مالیدن روغن مخصوص بر پشت شترش، آن را به سوزش در می آورد. در این شعر پریدن دل آن زن از لذت عشق، به سوزش توأم با لذتی که شتر از مالش قطران احساس می کند تشبیه شده است. مأخذ پانوش استاد گرجی.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۵

که بر دیوارها منعکس و دیده می‌شد چنان که نور منعکس شده خورشید در میان آب دیده می‌شود، بعضی گفته‌اند: یوسف، زیبایی را از جدّه‌اش ساره به ارث برده بود.

وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ دستهای خود را مجروح ساختند.

«حاشا» کلمه‌ای که در باب استثناء مفید معنای تنزیه می‌باشد: اساء القوم حاشا زید، پس معنای «حاشا لله» برائت خداوند و تنزیه او از صفات عجز و ناتوانی، و نیز شگفتی از قدرت او بر آفرینش انسانی زیبا مانند یوسف است. و اما این قول خداوند: «حاش لله ما علمنا علیه من سوء» به معنای تعجب از قدرت خداوند بر آفرینش شخصی پاک دامن مثل اوست.

ما هذا بشراً از کثرت زیبایی، از او بشریت را نفی کردند و به علت آنچه در اذهان مرکوز است که از فرشته زیباتر وجود ندارد، او را از فرشتگان ذکر کردند.

قالت فذلک الذی لم تنبئ فیهِ گفت: این همان کسی است که مرا درباره‌اش ملامت می‌کردید. علت این که برای اشاره به یوسف با این که حاضر است، با کلمه «ذلک» اسم اشاره به دور آورده و از «هذا» که اشاره به نزدیک است، دوری کرده، یکی آن است که رفعت مقام او را در نیکی و زیبایی بیان کند و بفهماند که چنین کسی سزاوار است که دوست داشته و به او عشق ورزیده شود وجه دیگر این که مقصود همان اشاره بدور است به این طریق: آن غلام کنعانی همان است که شما در ذهن خود تصور کردید و مرا به آن ملامت کردید و اگر چنان که اکنون می‌بینید وی را تصور می‌کردید مرا در این فریفتگی معذور می‌داشتید و سرزنش نمی‌کردید.

فاستعصم یوسف با شدت از این امر خودداری کرد چنان که گویا در اصل تحت حفاظت خدا بود و کوشش کرد که این عصمت و حفاظت را افزایش دهد، و از همین قبیل است معنای «استمسک». با بیاناتی که در اعمال یوسف گذشت معلوم

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۶

می‌شود که وی از آنچه فرقه حشویه «۱» به او نسبت داده و گفته‌اند تصمیم به انجام دادن گناه گرفته بود، پاک و منزّه است.

وَلَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمَرَهُ در اصل، «ما امر به» بوده: آنچه به او دستور می‌دهم، و حرف جرّ (ب) حذف شده، مثل: امرتك الخیر «۲» تو را به کار خیر امر کردم.

لَيَسْجَنَنَّ حتما در زندان حبس می‌شود. **وَلَيَكُونَنَّ** مؤکد به نون خفیفه است که حذف و از همین جهت با الف نوشته شده است.

قال: رب السجن أحب إليّ زندان بر من آسانتر است **مما يدعونني إليه**: از آنچه اینها مرا به آن دعوت می‌کنند: عمل زنا. به عبارت دیگر: زندان رفتن برای من از انجام دادن معصیت دوست داشتنی‌تر است. روایت شده است که وقتی زنان مصر از نزد زن عزیز بیرون رفتند، هر کدام از آنها بطور رمزی از یوسف تقاضای دیدار مجدد کرد «۳» بعضی می‌گویند: به یوسف گفتند از خانمت اطاعت کن که مظلوم واقع شده این قدر به او ستم مکن. بعضی «سجن» به فتح

گفته‌اند، بنا بر مصدریت.

وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ با این بیان یوسف، چنان که دأب انبیاء و اولیاء الهی است، به الطاف خداوندی پناه می‌برد تا بتواند [در این باره] صبر کند.

أَصْبِ الْيَهُنَّ به سوی آنها میل می‌کنم. «**وَ أَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ**»: و از جاهلان

۱- گروهی اند که به ظواهر آیات چنگ زده و معتقد به تجسم شده، و از فرق ضالّه‌اند، و سبکی در شرح اصول ابن حاجب می‌گوید: حشویه از راه راست منحرف شده‌اند و آیات الهی را بر ظاهرش حمل می‌کنند و می‌گویند: مراد همین است. وجه تسمیه این فرقه آن است که اول در حلقه درس حسن بصری بودند و بعد که جدا شدند و حرفه‌ایی می‌گفتند که او نپسندید، به شاگردانش گفت: ردوا هولاء الی حشاء الحلقه: اینها را از میان حلقه درس بیرون کنید، به این دلیل به «حشاء» نسبت داده شده و حشویه نامیده شدند، دکتر گرجی نقل از کشف، اصطلاحات الفنون، ۳۹۶/۱.

۲- در اصل امرتک بالخیر بوده است.

۳- ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام ترجمه مجمع البیان.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۷

خواهم بود: آنهایی که به علم خود عمل نمی‌کنند و یا از سفیهان و ابلهان، زیرا عاقل و خردمند، کار زشت انجام نمی‌دهد.

ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ فاعل «بدا» ضمیری است که مفسر آن «لیسجننه» می‌باشد: برای آنها اندیشه‌ای ظاهر شد که حتماً او زندانی می‌شود. **مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ**: و این اندیشه پس از آن بود که نشانه‌هایی بر پاکدامنی و برائت یوسف از گناه دیدند. «حتی حین» تا زمانی نامعین، و ضمیر در «لهم» برای عزیز مصر، و خانواده اوست.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۳۶ تا ۴۰]

وَدَخَلَ مَعَهُ السَّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۳۶) قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَاتِكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۷) وَاتَّبَعَتْ مَلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ (۳۸) يَا صَاحِبِي السَّجْنَ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (۳۹) مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۰)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۸

ترجمه:

با یوسف دو جوان دیگر هم داخل زندان شدند، و یکی از آن دو، به او گفت: من در خواب دیدم که از انگور خمر

می‌گیرم، و دیگری گفت در خواب دیدم که روی سرم نان می‌برم و مرغان از آن می‌خورند، تعبیر آن را به ما بگو، چرا که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶)

یوسف گفت: پیش از آن که سهمیه غذایان بیاید تعبیر آن را برایتان خواهم گفت، این، علمی است که پروردگارم به من آموخته است. من آئین گروهی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و نسبت به سرای دیگر کافرند، ترک کرده‌ام. (۳۷)

و آئین پدرانم: ابراهیم، و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام، ما را نسزد که چیزی را شریک خدا بدانیم، این از فضل و رحمت خدا است بر ما و بر مردم، اما بیشتر مردم سپاسگزار نیستند. (۳۸)

ای دو رفیق زندانی آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یکتای مقتدر؟ (۳۹)

آنچه شما غیر از خدا می‌پرستید، جز نامهایی نیست که شما خود و پدرانتان نام گذاری کرده‌اید، و خداوند دلیلی بر آن نفرستاده است. و فرمان جز برای خدا نیست که دستور داده: جز او را پرستش نکنید، آئین پایدار این است، اما بیشتر مردم نمی‌دانند. (۴۰)

تفسیر:

و دَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانِ این دو جوان از غلامان پادشاه یعنی عزیز مصر بودند «مع» دلالت بر مصاحبت می‌کند یعنی همراه یوسف داخل زندان شدند، این دو جوان یکی نان پز عزیز بود و دیگری شراب ساز او، که با یوسف در يك ساعت زندانی شدند، و علت زندانی شدن آنها این بود که بعضی خبر داده بودند که این دو نفر تصمیم دارند عزیز را مسموم سازند.

إِنِّي أَرَانِي در خواب می‌بینم، حکایت حال گذشته است. «**أَعَصِرُ خَمْرًا**»: انگور می‌فشارم، از انگور تعبیر به «خمر» کرده به اعتبار این که سرانجامش شراب می‌شود.

مِنَ الْمُحْسِنِينَ تو از کسانی هستی که خواب را خوب تعبیر می‌کنند، یا به اهل

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۰۹

زندان نیکی می‌کنند، پس به ما نیکی کن یعنی اگر دستی در تعبیر خواب داری با بیان آن اندوه را از دل ما بردار. روایت شده است که هر وقت یکی از اهل زندان بیمار می‌شد یوسف به حالش رسیدگی می‌کرد و هر گاه یکی، جایش تنگ بود جایی برایش باز می‌کرد و اگر نیازمند بود حاجتش را بر می‌آورد.

از شعبی روایت شده است که این دو جوان یوسف را آزمودند: شرابی گفت: من خواب دیدم در تاکستانی قرار دارم تاك انگوری را گرفتم سه خوشه انگور داشت آنها را کندم در جام شراب شاه فشردم و به او نوشاندم. نان پز شاه گفت: در خواب دیدم که بالای سرم سه سبد حمل کرده‌ام و در میان آن انواع گوناگون غذا وجود دارد و در این حال دیدم پرندگان لاش خوار از آن می‌خورند. «نبئنا بتأویل ذلك»: ما را از تعبیر آن آگاه کن.

وقتی که این دو جوان از یوسف تعبیر خواب خواستند و او را به نیکی توصیف کردند، شروع به سخن کرد: در آغاز خود را به داشتن دانشی توصیف کرد که فوق علم تمام دانشمندان است، یعنی خبر دادن از غیب، و به آنها قول داد که وقتی بنا شد غذای آنها حاضر شود پیش از حاضر شدن، آنها را از تعبیر خوابشان خبر دهد، بعد گفت: امروز برای شما غذایی چنین و چنان می‌آید، مشخصات طعام آن روز را بیان کرد، وقتی که غذا آمد دیدند چنان است که او گفته (به او اطمینان بیشتری پیدا کردند) یوسف در این جا فرصت یافت که آنها را به یاد خدای یکتا اندازد و ایمان را بر

آنها عرضه بدارد و از شرك به خدا بازشان دارد.

ذَلِكُمْ اشاره است به تعبیر خواب: این تعبیر که گفتم و خبری که از آینده بیان کردم «**مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي**»: از علمی است که پروردگارم به من آموخته و به سوی من وحی کرده و آن را از راه کفایت و علم ستاره شناسی نگفته‌ام. **إِنِّي تَرَكْتُ** این کلام را می‌توانیم آغاز سخن و استیناف بدانیم، و می‌توانیم بگوییم علت برای ما قبلش هست: پروردگارم این علوم را به من آموخت، زیرا من از

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۰

آیین شرك دوری کرده‌ام «**اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي**»: و از آیین پدرانم پیروی کردم که دین حنیف است، نام آباء خود را ذکر کرد تا به آن دو جوان بفهماند که او از خانواده نبوت و معدن وحی است. یوسف، به آنها معرفی کرد که او پیامبری است که به سوی او وحی می‌شود، تا آنها را بیشتر در گوش دادن به سخنانش راغب کند. **مَا كَانَ لَنَا** برای ما گروه انبیا، درست نیست که به خداوند شرك بیاوریم.

«ذلک» این چنگ زدن به توحید و یکتاپرستی، **مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى النَّاسِ**:

از فضل خداست بر ما پیامبران و پیروان آنها **وَ لَكِنْ أَكْثَرٌ**: اما بیشتر مردم فضل خدا را سپاس نمی‌گذارند و به او شرك می‌ورزند.

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ منظور دو نفری است که در زندان همراه او بودند، «صاحبی» اضافه به «سجن» شده مثل:

یا سارق اللیلة اهل الدار

«۱» همان طور که در این شعر «لیل» مسروق فیه است در آیه قرآن نیز «سجن» مصحوب فیه است، نه مصحوب چون مصحوب یوسف است نه خود زندان، و ممکن است مراد از صاحب، ساکن باشد: ای ساکنان زندان، مثل: اصحاب النار و اصحاب الجنة یعنی ساکنان آتش و ساکنان بهشت.

أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ مراد تشتت در عدد است: آیا این که برای شما خدایان متعددی باشد که هر کدام جداگانه شما را به پرستش خود دعوت کند، بهتر است یا این که پروردگاری یکتا و غالب که شریکی در ربوبیت نداشته باشد؟ این ضرب المثلی است که یوسف برای عبادت خدای یکتا و عبادت بتها آورده است.

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ اینها که غیر از خدای یکتا عبادت می‌کنید، چیزی نیست، مگر نامهایی خالی که آنها را نام گذاری کرده‌اید، سمیته بزید و سمیته زیدا: هر دو درست است.

مَا أَنْزَلَ اللَّهُ خداوند برای نام گذاری بتها دلیل و برهانی نازل نفرموده است.

إِنِ الْحُكْمُ در امر دین و عبادت هیچ فرمانی جز از خدا پذیرفته نیست، در آخر،

ای دزد شبانه و ای کسی که مال من و همسایه مرا می‌بری از اهل خانه بترس. تصحیح استاد گرجی.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۱

حکم خدا را بیان کرده است: **أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ** خداوند امر کرده است که جز او را نپرستید، و این است دینی که با دلیل و برهان ثابت شده است.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۱ تا ۴۲]

يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرَ فَيَصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ (۴۱) وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ (۴۲)

ترجمه:

ای دو رفیق زندانی من یکی از شما ساقی شراب برای صاحب خود خواهد بود، و اما دیگری به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند، و این امری که درباره آن از من نظر می‌خواهید، قطعی و حتمی است. (۴۱) و به یکی از آن دو نفر که می‌دانست رهایی می‌یابد گفت: مرا نزد صاحبت یادآوری کن ولی شیطان یاد نزد صاحبش را از خاطر وی برد و در نتیجه یوسف چند سال در زندان باقی ماند. (۴۲)

تفسیر:

أَمَا أَحَدَكُمَا مراد شخص شرابی است، «**فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا**»: به آقای خود خمر می‌نوشاند. **قُضِيَ الْأَمْرُ** امری قطعی و یقینی است، نقل شده که آنها بعد از بیان یوسف، پشیمان شده و گفتند: هیچ در خواب ندیده‌ایم، اما یوسف گفت این امر واقع شدنی است خواه قبول کنید یا نکنید.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۲

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا «ظن» اینجا به معنای «علم» است. مثل: **إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ**: «۱» به آن یکی از دو همراهش که می‌دانست از زندان آزاد می‌شوند گفت:

اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ پیش عزیز مصر و ویژگیهای مرا بیان کن و او را از حال من با خبر ساز که: من بناحق زندانی شده‌ام. «**فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ**» شیطان یاد یوسف را نزد عزیز از خاطر شرابی برد، بعضی گفته‌اند: شیطان ذکر خدا را در این هنگام از یاد یوسف برد، که کارش را به غیر خدا واگذار ساخت و به مخلوقی پناهنده شد. **بِضْعَ** از سه تا نه و درست‌ترین اقوال این است که هفت سال در زندان باقی ماند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۴۳ تا ۴۹]

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سَنَابِلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أُنْتُونِي فِي رِعْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرِّئَاءِ تَعْبُرُونَ (۴۳) قَالُوا اضْغَاثٌ أَحْلَامٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ (۴۴) وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ (۴۵) يَوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعِ سَنَابِلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ (۴۶) قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًا فَمَا حَصَدْتُمْ

فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ (۴۷)

ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ (۴۸) ثُمَّ يَأْتِي مِنَ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ (۴۹)

۱- الحاقه/ ۲۰.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۳

ترجمه:

عزیز مصر گفت: من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر را می‌خورند. و هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر، خشک را (که خشکیده‌ها را بر سبزه‌ها پیچیدند و خشکشان کردند)، ای بزرگان اگر تعبیر خواب می‌دانید درباره خواب من نظر دهید. (۴۳)

گفتند اینها خوابهای آشفته است و ما از تعبیر این خوابها آگاه نیستیم. (۴۴)

و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود- و پس از مدتی متذکر شد- گفت: من درباره تعبیر این خواب شما را خبر می‌کنم، مرا به سوی این امر بفرستید. (۴۵)

ای یوسف: ای مرد بسیار راستگو! برای ما درباره این خواب که: هفت گاو فربه را هفت گاو لاغر می‌خوردند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک، نظر بده، تا بسوی مردم بازگردم و آنها را آگاه سازم. (۴۶)

یوسف گفت: هفت سال پیوسته کشت می‌کنید و هر چه که از آنها می‌چینید بجز اندکی که می‌خورید، بقیه را در خوشه‌اش بگذارید. (۴۷)

آن گاه از پی آن سالها، هفت سال سخت بیاید که هر چه را ذخیره کرده‌اید می‌خورند به جز اندکی را از آنچه که نگهداری می‌کنید. (۴۸)

سپس سالی فرا می‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود و نجات می‌یابند. (۴۹)

تفسیر:

امام صادق علیه السلام چنین قرائت فرموده‌اند:

و سبع سنابل يأكلن ما قربتم لهن:

و هفت خوشه چنین و چنان که می‌خورند آنچه برایشان حاضر کردید: وقتی که نجات یوسف از زندان نزدیک شد، عزیز مصر که به نام ریان بن ولید بود، خواب وحشتناکی دید: هفت گاو چاق از میان نهری خشک بیرون آمدند و هفت گاو لاغر را دید که گاوهای چاق را خوردند، و نیز در خواب دید هفت خوشه سبز را که دانه‌هایشان بسته شده و هفت خوشه دیگر خشک را دید که هنگام درویدنش

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۴

رسیده، و این خوشه‌های خشک بر خوشه‌های سبز پیچید، تا آنها را نیز خشک کرد.

عزیز مصر، بزرگان و کاهنان را جمع کرد و داستان را برایشان نقل نمود، و بعد گفت:

آنچه در خواب دیدم برایم تعبیر کنید **إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّعْيَا تَعْبُرُونَ** اگر تعبیر خواب را می‌دانید. «عبرت الرویا» آخر و عاقبت آن را بیان کردم. «عبرت النهر» نهر را قطع کردم: از آن گذشتم تا به آخرش رسیدم، و «لام» در «لرؤیا» یا برای بیان است مثل: **وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ** (۱) و یا برای این است که هر گاه معمول بر عاملش مقدم و این عامل در عمل کردنش دچار ضعف شود، لام، برای تقویت آن آورده می‌شود، چنان که در اسم فاعل به دلیل انحطاط درجه‌اش از فعل، «لام» داخل می‌شود: هو عابر للرؤیا و می‌توان گفت: «لرؤیا» در جمله بالا، خبر کان است، مثل: کان فلان لهذا الامر» فلانی در این کار، ورزیده است، و «تعبرون» خبر بعد از خبر، یا حال.

«عجاف» جمع «عجفا» است، و علت این امر، با این که وزنه‌های افعل و فعلاء، بر فعال جمع بسته نمی‌شود، آن است که حمل بر «سمان» شده که نقیض آن است و دأب علمای ادب آن است که نظیر را بر نظیر و نقیض را بر نقیض حمل می‌کنند.

وَ آخِرَ يَابِسَاتٍ و هفتای دیگر خشک بود.

أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ خوابهای آشفته و بیهوده، و چیزهایی نظیر و سوسه‌های نفسانی و حدیث نفس، و اصل «اضغاث» عبارت است از آنچه انباشته شود از آشغالهای گیاهان، و مفردش «ضغث» و اضافه به معنای «من» است: مجموعه‌هایی از خوابهای آشفته، معنای آیه: اینها مجموعه‌هایی از خوابهای آشفته است.

وَ ادَّكَّرَ بَعْدَ أُمَّةٍ پس از مدتی دراز بیادش افتاد. **«أَنَا انبئكم»**: من برای تعبیر این

۱- آیه ۱۹، کشاف در ذیل آیه می‌نویسد: «فیه» برای بیان است از این رو معلوم می‌شود مصنف در این جا «لام» را به «فیه» در آن آیه تشبیه کرده است.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۵

خواب از کسی شما را آگاه می‌کنم که علمش نزد اوست.

فَارْسِلُونِ مرا بسوی او بفرستید تا از او پرسش و دستور دهید، تا از او تعبیر خواب طلب کنم، او را به جانب یوسف فرستادند، آمد و گفت: **«يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ»**: یوسف ای بسیار راستگو. فرستاده به این دلیل به یوسف به این عنوان خطاب کرد، که صداقت و راستگویی او را در تعبیر خواب خود و رفیقش دیده بود، و نیز به همین جهت با احتیاط او را مورد خطاب قرار داد و گفت: **لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ** چون قطع نداشت که پیش مردم برگردد، و ممکن بود بین راه بمیرد، و نیز یقین نداشت که آنها علم پیدا کنند. **«لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ»**: به امید این که به فضل و موقعیت علمی تو آگاهی یابند، و به جستجوی تو در آیند و تو را از زندان رهایی دهند، از ابن عباس نقل شده است که زندان در شهر نبود. **«تَزْرَعُونَ»** خبر است در معنای امر، مثل: **تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ**: «به خدا ایمان بیاورید و جهاد کنید» (صف / ۱۱) شاهد بر این معنا، این جمله از آیه است: **فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ**: (آن را در همان خوشه‌اش بگذارید).

دَابَّأ با سکون و حرکت همزه، هر دو قرائت شده، و هر دو مصدر «دَابَّ فِي الْعَمَلِ» (۱) و حال برای مأمورین و به معنای «دائبن» است و تقدیر آن، یا «تَدَابُّون دَابَّأ» (۲) یا به معنای: «ذوی دَابَّ» (۳) می‌باشد.

فَذَرُوهُ فِي سَبَلِهِ در همان خوشه باقی بگذارید تا کرم زده نشود.

يَاكُلْنَ اسناد مجازی است: در حقیقت مردم آنچه را اندوخته‌اند می‌خورند ولی اینجا خوردن به سالهای هفتگانه قحطی نسبت داده شد. «تحصنون» در حفظ و حصار قرار می‌دهید.

۱- در آن کار جدیت و کوشش کرد.

۲- مفعول مطلق نوعی. [...]

۳- مضاف حذف شده و کلمه «دَابَّأ» منصوب به نزع خافض شده - م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۶

يُغَاثُ النَّاسُ از غوث یا از غیث، در مجهول گفته می‌شود: «غیث البلاد» موقعی که سرزمینها را باران فرا بگیرد، از همین قبیل است گفتار زن اعرابی: غثنا ما شئنا.

يَعَصِرُونَ انگور و کشمش را می‌فشارند و از آن شراب می‌سازند. «يعصرون»:

مجهول نیز خوانده شده، از عصره: (متعدی): آن را نجات داد، بعضی گفته‌اند:

معنایش «يمطرون» است: بر آنها باران می‌بارد.

حضرت یوسف در تعبیر خود از خوابهای عزیز مصر، ماده گاوهای چاق و خوشه‌های سبز را، به سالهای فراوانی، و گاوهای لاغر و خوشه‌های خشک را به سالهای قحطی تعبیر کرد، و پس از تعبیر خواب به آنها بشارت داد که سال هشتم با برکت و فراوانی و بسیاری نعمت، فرا می‌رسد، و آنچه یوسف بیان داشت علمی بود که از ناحیه خداوند به او وحی شده بود.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۰ تا ۵۲]

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْئَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ (۵۰) قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَن يَوْسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ (۵۱) ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخْنُهِ بِالْغَيْبِ وَإِن لَّهِ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ (۵۲)

ترجمه:

عزیز مصر گفت: او را نزد من بیاورید، اما وقتی که فرستاده او پیش یوسف آمد، گفت: بسوی اربابت برگرد و از او بپرس: ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بود، زیرا پروردگار من به نیرنگ آنها آگاه است. (۵۰)
عزیز به زنها گفت: جریان کار شما

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۷

وقتی که یوسف را به خویش دعوت کردید، چه بود؟ گفتند: منزّه است خدا، هیچ عیبی در او نیافتیم، همسر عزیز گفت: هم اکنون حقیقت آشکار شد: من بودم که او را بسوی خود خواندم، و او از راستگویان است. (۵۱)

این سخن را بخاطر آن گفتم که بدانند من در نهان به او خیانت نکردم، و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی‌کند. (۵۲)

تفسیر:

یوسف علیه السلام در پاسخ پرسش عزیز، حوصله به خرج داد، و قبل از همه، خود سؤالی در مورد آن زنان مطرح کرد تا ثابت کند تهمت‌ی که به او زده و به سبب آن زندانی‌اش کرده‌اند، بناحق و نارواست، و از بزرگواری و ادب نیکوی وی بود که در خصوص زن عزیز که او را به مجازات و زندان گرفتار ساخته بود چیزی نگفت، بلکه به ذکر «زنانی که دستهایشان را بریده بودند» قناعت کرد.

مَا حَظَبُكَ چه شده بود شما را که یوسف را به خود دعوت کردید، آیا تصور کردید که او به شما علاقه دارد؟ **«قُلْنَ: حَاشَ لِلَّهِ»**: زنان این عبارت را به منظور تعجب از پاکدامنی یوسف و دوری او از هر گونه شایبه ناپاکی اظهار کردند. **الآن حَصَّصَ الْحَقَّ** اکنون حق ثابت شد و استقرار یافت حصص البعیر: شتر محلّ ثفنه‌ها را بر زمین نهاد و مرتب نشست.

در مقام اثبات پاکدامنی یوسف همین کافی است که زنان به پاکدامنی او، و علیه خودشان گواهی دهند و اعتراف کنند که او هیچ کدام از خلافهایی را که به او نسبت داده‌اند انجام نداده، زیرا آنها خصم او بودند و معمولاً همین که خصم اعتراف کند که طرف مقابلش بر حق و خود بر باطل است، جای سخن برای کسی نمی‌ماند.

ذَلِكَ این اقرار بدان سبب بود که عزیز بدانند من در نهان به حرم او خیانتی نکرده‌ام.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۸

بِالْغَيْبِ در محل نصب و حال است از فاعل یا از مفعول: در حالی که من از او غایب باشم، یا او از من غایب باشد، و نیز به این جهت بود که بدانند «خداوند، کید و مکر خیانتکاران را به هدف نمی‌رساند».

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۱۹

جزء سیزدهم از سوره یوسف آیه ۵۳ تا سوره ابراهیم آیه ۵۲

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۱

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۳ تا ۵۷]

وَمَا أBRَىٰ نَفْسِي إِنْ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ (۵۳) وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدِينَا مَكِينٌ أَمِينٌ (۵۴) قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ (۵۵) وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نَصِيبٌ بِرَحْمَتِنَا مِنْ نَشَاءٍ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۵۶) وَلَا جُرْ الْأَخْرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۷)

ترجمه:

من هرگز نفس خود را تبرئه نمی‌کنم که قوهٔ نفسانی، بسیار دستور به بدیها می‌دهد، مگر آنچه را که پروردگارم رحم کند، چرا که پروردگارم بسیار بخشنده و مهربان است. (۵۳)

عزیز گفت: او را نزد من آورید تا وی را برای خود برگزینم، و چون با او تکلم کرد گفت امروز تو در پیش ما دارای منزلت و امین هستی. (۵۴)

یوسف گفت مرا به خزینه‌های این سرزمین منصوب کن که من نگهبان و دانایم. (۵۵)

و این چنین ما یوسف را در آن سرزمین قدرت دادیم تا به هر گونه خواهد در کارها تصرف کند، و ما هر که را بخواهیم به رحمت خویش مخصوص داریم و پاداش نیکوکاران را

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۲

تباه نکنیم. (۵۶)

و همانا که پاداش آخرت بهتر است برای آنها که ایمان آوردند و تقوی پیشه می‌کنند. (۵۷)

تفسیر:

وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي سرانجام یوسف فروتنی خود را در پیشگاه خدا اظهار می‌دارد و بیان می‌کند که آنچه از امانت داری در وجود اوست از توفیق و کمک خداوندی می‌باشد: من نفس خویش را از لغزش و خطا تبرئه نمی‌کنم زیرا اصولاً نفس بسیار به بدی امر می‌کند، مگر بعضی از نفوس را که خداوند به خاطر عصمتی که به او بخشیده او را مورد رحمت خود قرار می‌دهد. بنا بر این مراد از «نفس» جنس و مراد از «ما» بعض می‌باشد. می‌توان گفت: مراد از «ما» زمان است: مگر در موقع رحمت پروردگارم، بعضی گفته‌اند این سخن نیز از همسر عزیز است: آنچه گفتم برای این بود که یوسف بداند که من در پنهانی به او دروغ نگفتم و دربارهٔ آنچه از او سؤال شدم راست گفتم، اما در عین حال خودم را از خیانت به او تبرئه نمی‌کنم زیرا هنگامی که به او نسبت زنا دادم و زندانی‌اش کردم به او خیانت کردم، و منظورش معذرت خواهی از کارهایی است که انجام داده بود.

استخلصه و استخصه به يك معناست: این که او را مخصوص خود قرار دهد و در تدبیر امور خود به او مراجعه کند.

فَلَمَّا كَلَّمَهُ وقتی با او سخن گفت و به فضائل و امانت‌داری او پی برد، زیرا از سخنان او به دانایی‌اش و از پاکدامنی او به امانت‌داری‌اش پی برد. **قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ** گفت: تو ای کسی که بسیار راستگویی هم اکنون در نزد ما، صاحب قدرت و مقامی و تو را در تمام امور، امین می‌دانیم، و سپس گفت من دوست دارم که خوابم را از زبان تو بشنوم. یوسف گفت: بسیار خوب. تو در خواب هفت گاو ماده را با این اوصاف دیدی و اوصاف آنها و خوشه‌هایی را که دیده بود هم چنان بیان کرد، و سپس گفت: با این خوابی که دیده‌ای باید غلات فراوان جمع کنی و در این سالهای

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۳

فراوانی کشت و زرع را گسترش دهی و انبارها بسازی تا مردم از اطراف به سوی تو آیند و از تو قوت و غذایشان را بگیرند، و از راه خریدن آذوقه، در نزد تو ثروتهایی گرد خواهد آمد که تا کنون برای هیچ پادشاهی جمع نشده است، عزیز گفت در این کار چه کسی به من کمک می‌کند؟ یوسف گفت: «**اجْعَلْنِي**»...: انبارها و تمام مخازن که در روی زمین داری به من واگذار کن، «**إِنِّي حَفِيظٌ**» زیرا هر چه را در اختیار من می‌گذاری - از دستبرد خیانت محافظت می‌کنم، و به جهات نگهداری آن کمال آگاهی را دارم. یوسف با بیانات خود، برای عزیز، خود را به دو صفت: امانت

و کفایت که هر پادشاهی از والیان خود آنها را می‌خواهد، توصیف کرد.

یوسف از عزیز خواست که او را صاحب اختیار در این امور قرار دهد، تا از این طریق بتواند به اجرای احکام الهی و گسترش عدل دست یابد و حقوق را به اهلش برساند و دستوراتی را که خداوند به عنوان پیامبر و پیشوا به او محول فرموده به مرحله اجرا در آورد، و نیز می‌دانست که غیر او نمی‌تواند در این امر جای او را بگیرد. این که یوسف پیامبر، مقام وزارت عزیز مصر را می‌پذیرد، نشان دهنده آن است که هر گاه انسان بداند که می‌تواند احکام دین را اجرا کند و حق را برقرار سازد، بدست گرفتن منصب قضاوت از سوی سلطان ستمگر جایز است، بعضی گفته‌اند:

پادشاه مصر در تمام احکام و فرمانهایش از یوسف تبعیت می‌کرد و هر گونه رأیی که وی می‌داد، هیچ اعتراضی بر او نمی‌کرد.

«وَكَذَلِكَ» این چنین به یوسف در سرزمین مصر قدرت دادیم تا این که «يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ» هر جایی را که می‌خواست منزل و مأوا بگیرد مانعی وجود نداشت زیرا بر تمام جهات تسلط و دسترسی داشت. «یشاء» نشاء با نون، نیز خوانده شده است.

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا ما هر که را بخواهیم با بخششهای دینی و دنیایی مورد ترحم

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۴

قرار می‌دهیم و پادشاه نیکوکاران را در دنیا ضایع نمی‌کنیم، همانا پادشاه سرای دیگر برای آنها نیکوتر است.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۵۸ تا ۶۲]

وَجَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۸) وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِآخِ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَ لَا تَرَوْنَ أَنِّي أَوْفِي الْكَيْلِ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ (۵۹) فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُون (۶۰) قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ (۶۱) وَقَالَ لِفَتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۶۲)

ترجمه:

برادران یوسف آمدند، و بر او وارد شدند، یوسف آنها را شناخت ولی آنان وی را نشناختند. (۵۸)

موقعی که بار آنها را آماده ساخت به آنها گفت (بار دیگر که آمدید) برادر دیگرتان را که از پدر دارید، پیش من بیاورید، آیا نمی‌بینید که من حق پیمانانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبانانم. (۵۹)

و اگر او را نزد من نیاوردید، نه پیمانانه‌ای (از غله) پیش من دارید و نه به من نزدیک خواهید شد. (۶۰)

آنها گفتند با پدرش در این باره گفتگو خواهیم کرد، حتما این کار را انجام می‌دهیم. (۶۱)

یوسف به کارگزاران خود گفت: آنچه را به عنوان بها پرداخته‌اند در میان بارهایشان بگذارید شاید وقتی که به خانه خویش برگشتند آن را بشناسند، و شاید باز آیند. (۶۲)

تفسیر:

وقتی یوسف در مصر به قدرت رسید و مردم دچار قحطی شدند، جناب یعقوب فرزندان خود را جمع کرد و به آنها گفت: به من خبر رسیده است که در مصر، غله

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۵

فروش می‌شود و کسی که به این کار دست می‌زند، مرد نیکوکاری است، شما آنجا بروید، آذوقه بخرید و بیاورید. فرزندان یعقوب زاد و توشه فراهم کردند و به آن سوی روان شدند، تا به مصر رسیدند هنگامی که به نزد یوسف آمدند، وی آنها را شناخت، زیرا تمام توجهش به آنها و شناختن آنها بود، اما ایشان او را نشناختند، چون مدت‌ها او را ندیده و معتقد بودند که از دنیا رفته است.

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ وقتی آنها را آماده ساخت و مرکبایشان را از آذوقه‌ها به اندازه‌ای که درخواست کرده بودند بار کرد گفت: برادر دیگران را که از پدر دارید باید پیش من آورید. اینک قضیه‌ای را که پیش از این موضوع اتفاق افتاد نقل می‌کنیم: روایت شده که وقتی یوسف برادران خود را دید گفت: شما، که هستید؟ گفتند: ما، ده نفر برادریم و پدرمان یکی از پیامبران الهی، یعقوب است، ما در اول دوازده برادر بودیم یکی از ما از دنیا رفت، یوسف گفت پس یازدهمین کجاست؟

گفتند نزد پدرمان برای دلجویی او از غم فرزند از دنیا رفته‌اش مانده است. این بود که هنگام رفتن آنها یوسف درخواست کرد: حال که من به شما این همه کمک می‌کنم وقتی رفتید و خواستید دو مرتبه بیایید برادر دیگران را هم بیاورید «که من در کیل و پیمانہ رعایت تمام و کمال می‌کنم» و به هیچ کس در هیچ مقداری زیان نمی‌رسانم. «و من از بهترین مهمانداران هستم». و اگر او را بیاورید، نه در نزد من استحقاق آذوقه خواهید داشت و نه نزدیک من قریبی دارید.

مجزوم بودن فعل «**لَا تَقْرَبُونِ**» یا به این دلیل است که عطف بر محل: «**فَلَا كَيْلَ لَكُمْ**» باشد که جواب شرط است، یعنی فان لم تا تونی به، تحرّموا و لا تقرّبوا اگر او را بیاورید محروم می‌شوید و نزدیک من نخواهید شد، و می‌تواند در معنای فعل نهی باشد.

قَالُوا سَتَرْنَا عَنَّا آيَاتَهُ با حيله، نیرنگ و فریب فرزندش را از پدر جدا می‌کنیم، و ما به این امر توانایی داریم.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۶

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ «لفتیانہ» نیز خوانده شده، و هر دو، جمع «فتی» می‌باشد مثل «اخوه و إخوان» که هر دو جمع: «اخ» هستند، چیزی که هست، «فعله» جمع قلت، و «فعلان» جمع کثرت است، یعنی لغلمانہ الکیالین: به پیمانہ گران و ترازو دارانش گفت:

اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ آنچه به عنوان قیمت کالا و بهای خرید غلات آورده‌اند، در میان ظرفهایشان بگذارید، منظور از «رحال» ظرفهاست از قبیل جعبه و کیسه و جز، اینها، به ظرف، و نیز جای چیزی، «رحل» گفته می‌شود، و در اصل به معنای چیزی است که آماده جابجا شدن است.

لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا شاید بفهمند و پی به بزرگواری ما ببرند که هم به آنها کالا داده‌ایم و هم پولشان را به ایشان برگردانیم. «**إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ**»: این را وقتی متوجه خواهند شد که به شهر و دیار خود برسند و ظرفهایشان را خالی کنند.

لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ به امید این که وقتی قدر این بخشندگی را شناختند، حق شناسی و ادارشان کند که باز بسوی ما برگردند، بعضی گفته‌اند: یوسف از بزرگواری، صلاح نمی‌دانست که از پدر و برادرانش قیمت و بهای کالا و طعام

بگیرد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۳ تا ۶۶]

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ آبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنَعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسَلْنَا فَارِسَ بْنَ مَعْنَانَ أَخَانَا نَكْتَلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۶۳) قَالَ هَلْ أَمْنَكُمُ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمْنَكُمُ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۶۴) وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلٍ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ (۶۵) قَالَ لَن أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُوا مِنِّي مَوْتًا مِنَ اللَّهِ لَئِنِّي بِهِ إِلَّا أَن يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۶۶)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۷

ترجمه:

وقتی که به سوی پدرشان برگشتند، گفتند: ای پدر به ما آذوقه ندادند، برادرمان را با ما بفرست تا پیمانۀ (غله) دریافت کنیم، و ما او را نگهداری می‌کنیم. (۶۳)

– گفت آیا امین قرار دادن من شما را بر «بنیامین» جز به همان مقدار است که قبلاً شما را بر برادرش امین قرار دادم؟ اما خداوند بهترین نگهدار، و او، رحم‌کننده‌ترین رحم‌کنندگان است. (۶۴)

موقعی که بارهای خود را گشودند دیدند سرمایه‌هاشان به خودشان بازگردانده شده، گفتند: پدر! ما دیگر، چه می‌خواهیم؟ این سرمایه ماست که به ما بازگردانده شده (و بار دیگر که آنجا برویم) برای خانواده خویش مواد غذایی می‌آوریم و برادرمان را حفظ می‌کنیم و پیمانۀ بزرگتری (بار شتر دیگری) دریافت خواهیم کرد، و این پیمانۀ اندکی است. (۶۵)

پدر گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم، تا این که پیمان مؤکد الهی بدهید که به طور حتم او را پیش من بیاورید، مگر آن که قدرت از شما سلب گردد، هنگامی که پیمان مؤتق خود را در اختیار او گذاردند، گفت: خداوند بر آنچه ما می‌گوییم وکیل است. (۶۶)

تفسیر:

مَنَعَ مِنَّا الْكَيْلُ منظور از این که از پیمانۀ ممنوع شدیم، قول یوسف است که گفته بود: اگر برادران را نیاوردید، نزد من پیمانۀ ای ندارید، چون وقتی که منع کیل را به آنها خبر داد خود به خود آنها را از آن منع کرده است.

فَارِسَ بْنَ مَعْنَانَ پس برادرمان «بنیامین» را با ما بفرست تا با رفع مانع، پیمانۀ طعامی که نیاز داریم بدست آوریم: «نکتل» به «یا» نیز قرائت شده: «یکتل»: تا این که بنیامین

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۸

نیز پیمانۀ ای بگیرد و آن را با پیمانۀ های خودمان ضمیمه نماییم، یا این که او سبب پیمانۀ گرفتن مجدد ما باشد.

قَالَ هَلْ أَمْنَكُمُ شما را در بردن بنیامین، بر او امین نمی‌دانم، مگر چنان که شما را بر برادرش یوسف امین قرار دادم، یعنی همان طور که این جا، می‌گویید: ما او را نگهداریم آنجا هم همین حرف را گفتید و بعد به قول خود وفا نکردید.

فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا توکل به خدا کرد و بنیامین را به آنها داد. «حافظا» تمییز و منصوب است مثل «الله دره فارسا» و می‌تواند حال باشد، و «حفظا» نیز خوانده شده است. (۱)

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ خداوند ارحم الراحمین است به ناتوانی و پیری من ترحم می‌کند، و فرزندم را حفظ و به سوی من بر می‌گرداند، و مرا يك جا به دو مصیبت «۲» مبتلا نمی‌سازد.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ مراد از «متاع» ظرفهایی است که برای آذوقه برده بودند.

وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رَدَّتْ إِلَيْهِمْ یحیی بن وثاب «ردت» به کسر (راء) خوانده بنا بر این که کسره دال ادغام شده و به «راء» نقل یافته (زیرا در اصل «رددت» بوده است). «ما نَبَغِي»: «ما» برای نفی است: در گفتارمان ستم نمی‌کنیم، یا چیزی جز این همه احسان و اکرام که نسبت به ما شده نمی‌خواهیم، بعضی گفته‌اند معنایش این است: ما جز بنیامین سرمایه دیگری از تو نمی‌خواهیم.

هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رَدَّتْ إِلَيْنَا جمله مستأنفه توضیح دهنده فعل: «ما نَبَغِي» است، و جمله‌های بعد، عطف بر آن است: سرمایه ما به ما پس داده شده و به وسیله آن قدرت به دست می‌آوریم، و هنگامی که پیش عزیز مصر رفتیم برای خانواده‌مان

۱- زجاج گفته است: حافظا، حال و حفظا تمییز است مجمع البیان.

۲- فراق دو فرزند: یوسف و بنیامین - م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۲۹

قوت و غذا تهیه می‌کنیم و برادرمان را از هر بلایی که تو تصور می‌کنی محافظت و با حاضر ساختن او در پیش عزیز، يك بار شتر «۱» اضافه بر بارهای خودمان دریافت می‌نماییم. دیگر پس از این همه دستاوردها که می‌توانیم تمام کارهایمان را اصلاح کنیم، چه می‌خواهیم؟

ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ این که اکنون به ما داده شده چیز اندکی است ما را کفایت نمی‌کند. منظورشان این بود که به واسطه برادرشان هم چیزی بگیرند. یا این که «ذَلِكَ»، اشاره به کیل بعیر است «۲» یعنی آن بار اضافی هم، برای پادشاه مصر چیز مهمی نیست، بر او آسان است و از ما مضایقه نخواهد کرد.

حَتَّى تَوْتُونَ تا این که چیزی از سوی خدا به من بدهید که به آن اطمینان کنم:

عهد شرعی کنید یا سوگند بخورید.

لَتَأْتِنِي بِهِ جَوَاب قسم است: تا سوگند به خدا یاد کنید که حتما او را به من باز گردانید.

إِلَّا أَنْ يَحَاطَ بِكُمْ مگر این که گرفتار شوید و توان آوردن او را نداشته باشید و یا این که مرگ شما فرارسد.

فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْتَهُمْ وقتی که با او پیمانهای مورد اطمینان بستند و سوگندها یاد کردند، یعقوب گفت خداوند بر آنچه می‌گوئیم ناظر و آگاه است: اگر بر خلاف پیمانتان رفتار کردید حق مرا از شما خواهد گرفت.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۶۷ تا ۶۸]

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (۶۷) وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا

حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦٨)

۱- وسق بعير بار شتر (شصت صاع) پاورقیهای استاد گرجی نقل از صحاح.

۲- بر طبق اصل «ذلك»، اشاره به دور می باشد نه به تفسیر قبلی که اشاره به نزدیک بوده-م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۰

ترجمه:

یعقوب: ای فرزندان من، همه تان از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق داخل شوید و من نمی توانم در برابر خدا هیچ گونه کاری برای شما انجام دهم، فرمانی نیست جز از خداوند من بر او توکل کردم و همه متوکلان باید بر او توکل کنند. (٦٧)

و هنگامی که از همان طریق که پدرشان دستور داده بود، وارد شدند، این کار، هیچ حادثه حتمی الهی را دور نمی ساخت مگر حاجتی را که در دل یعقوب بود بر آورده کرد، و همانا یعقوب دارای علمی بود که ما به او آموخته بودیم، اما بیشتر مردم نمی دانند. (٦٨)

تفسیر:

علت این که یعقوب پیامبر خدا فرزندان را دستور داد که از یک در داخل نشوند، این است که آنها دارای جمال زیبا و نورانیت و قیافه های خوبی بودند، و در مصر شایع شده بود که این چند نفر نزد عزیز دارای احترام و عظمت ویژه ای هستند که برای هیچ کس تا کنون نبوده است، لذا حضرت یعقوب از آن ترسید که آنها را چشم زنند. **وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ** منظور این که اگر خداوند بدی شما را اراده کند، دستوری که من به شما دادم که از درهای مختلف وارد شوید آن را از شما دفع نمی کند و سودی برایتان ندارد بلکه ناگزیر بر شما وارد خواهد شد، حکم، تنها حکم خداست.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ و با این که به همان نحو که پدرشان امر کرده

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۱

بود، بر عزیز وارد شدند، این کار، سودی برای آنها نداشت جز این که چیزی که در دل یعقوب بود که به گفته خود اظهار شفقت و محبت نسبت به فرزندان کند آن را بر آورده ساخت، عبارت: **«الْحَاجَةُ»** استثنای منقطع است به معنای: «و لکن حاجه».

وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ به یعقوب دارای یقین و معرفت به خداست. **«لِمَا عَلَّمْنَاهُ»**: زیرا ما به او این علم را آموخته ایم.

[سوره یوسف (١٢): آیات ٦٩ تا ٧٦]

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ أَوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (٦٩) فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذِنَ مُؤَدِّنَ أَيَّتْهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (٧٠) قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ (٧١) قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ (٧٢) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا

سَارِقِينَ (۷۳)

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ (۷۴) قَالُوا جَزَاؤُهُ مِنْ وَجْدِ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۷۵) فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كَدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ (۷۶)

ترجمه:

هنگامی که بر یوسف وارد شد، برادرش را نزد خود خواند و گفت: من برادر تو هستم، از آنچه (در گذشته برادران) انجام می دادند

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۲

ناراحت مباش. (۶۹)

پس چون بارهای آنها را بست، ظرف آبخوری شاه را در میان بار برادرش قرار داد، و سپس کسی صدا زد: ای اهل قافله شما سارق هستید. (۷۰)

آنها، رو به او کردند و گفتند: چه چیز گم کرده اید؟ (۷۱)

گفتند: پیمانه ملك را و هر کس آن را بیاورد يك شتر غله به او داده می شود و (منادی گفت): من ضامن هستم. (۷۲)

گفتند به خدا سوگند شما می دانید که ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم و هرگز ما دزد نبوده ایم. (۷۳)

آنها گفتند: اگر دروغ گو باشید کیفر شما چیست؟ (۷۴)

برادران گفتند: هر کس پیمانه در، بارش یافت شود خود جزای آن باشد، ما این گونه، ستمگران را کیفر می کنیم. (۷۵)

در این هنگام یوسف، پیش از بار برادرش به کاوش بارهای آنان پرداخت، سپس آن را از بار برادرش به کاوش

بارهای آنان پرداخت، سپس آن را از بار برادرش بیرون آورد، این چنین، ما راه چاره را به یوسف یاد دادیم، او هرگز

نمی توانست برادرش را مطابق آئین پادشاهی مواخذه کند مگر آن که خدا بخواهد، ما درجات هر کس را بخواهیم بالا

می بریم، و بالاتر از هر صاحب علمی عالمی است. (۷۶)

تفسیر:

آوَى إِلَيْهِ برادرش «بنیامین» را به خود چسبانید، روایت شده است که برادران به یوسف گفتند این است برادرمان و

او را آوردیم. یوسف گفت: خوب کاری کردید، آنها را فرود آورد احترامشان کرد و هر دو تا از آنها را بر سر يك سفره

نشاند، بنیامین، تنها ماند، او را هم بر سر سفره و به همراه خودش نشانید و به وی گفت: آیا دوست داری که من

عوض برادر از دست داده ات باشم؟ گفت: البته برادری مثل شما افتخار است، اما تو فرزند یعقوب و راحیل «۱»

نیستی، یوسف را گریه فرا گرفته و بلند شد دست به گردن او افکند و گفت: من برادر تو هستم غم مخور و از آنچه

۱- راحیل نام زن یعقوب مادر بنیامین و یوسف بود.

برادران در قبل در حق ما انجام داده‌اند اندوهناک مباش که خدای تعالی به ما نیکی کرد و اکنون ما را به هم دیگر رسانید، اما این مطلب را به آنها اظهار مکن.

«السَّاقِيَةَ» ظرفی است که به آن آب می‌نوشند، و به تعبیری «صواع» گفته می‌شود.

بعضی گفته‌اند: ظرفی بود که عزیز مصر از آن آب می‌خورد و بعد به عنوان پیمانۀ طعام و غلات از آن استفاده می‌شد، جنس آن نقره بود که روکش طلا به آن داده بودند، و نیز گفته‌اند طلای مرصع به جواهرات بود.

ثُمَّ أَنْتُمْ مُؤْتَنٌ منادی ندا کرد «أذن»: اعلام کرد، «أذن»: بسیار اعلام کرد. «العیر»:

شتری که بر آن، بار می‌نهند، به مناسبت این که «تعیر»: می‌آید و می‌رود. و بعضی گفته‌اند: در اصل به معنای قافله خران است، و به علت کثرت استعمال به هر قافله‌ای «عیر» گفته می‌شود «اصحاب العیر»: اهل قافله، اصطلاحی است، مثل: یا خیل الله ارکبی»: (ای لشکر خدا، سوار شوید).

وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ منادی گفت: هر کس پیمانۀ را بیاورد يك بار شتر از طعام به او می‌دهیم و من خود ضامنم، این جایزه را به او می‌دهم.

تَالله: فرزندان یعقوب این قسم را به این سبب ذکر کردند که از آنچه به آنها نسبت داده شد در شگفت شده بودند، و با عبارت: **لَقَدْ عَلِمْتُمْ** از آگاهی اطرافیان عزیز نسبت به صداقت و امانت خودشان گواهی گرفتند، زیرا با داد و ستدهای مکرری که تا کنون داشتند دیانت و خوش رفتاری خویش را به دربار عزیز نشان داده بودند، علاوه بر آن، وقتی سرمایه‌های خود را در میان بارهایشان دیدند، به این حساب که شاید بدون اجازه عزیز در آن میان نهاده شده باشد، به سوی عزیز برگردانند و این، نشانه‌ای بود که بر نشانه‌های دیانت و حسن رفتار خود افزودند. **وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ** و ما هرگز دزد نبوده‌ایم.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ ضمیر: «هاء» برای «صواع» است: اگر در ادعای برائت از دزدی پیمانۀ عزیز دروغگو باشید، کیفر دزدی آن چیست؟ گفتند: در میان بار شتر هر کس

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۴

یافت شود، خود او را باید بگیرند، توضیح این که در بنی اسرائیل قانونش این بود که دزد برای يك سال تمام به بردگی گرفته می‌شد، از این رو برادران یوسف چنین گفتند.

فَهُوَ جَزَاؤُهُ مجازاتش همین است نه غیر آن، مثل: حق فلان ان یکرّم و ینعم علیه فذلک حقّه: سزای او همین است. می‌توان گفت: «جَزَاؤُهُ» مبتدا، و جمله شرطیه خبر، و اصلش چنین بوده: جزاؤه من وجد فی رحله فهو هو بنا بر این «جَزَاؤُهُ» در جای «هو» قرار گرفته، قرار گرفتن ظاهر به جای مضمّر.

«فَبَدَأَ» یوسف برای پیدا کردن پیمانۀ که خودش آن را در میان بار برادرش بنیامین پنهان کرده بود به بازرسی پرداخت و به منظور رفع تهمت یا راه گم کردن اول از برادران دیگر آغاز کرد و چون در آن جاها پیدا نشد، آن را از میان ظرف بنیامین در آورد.

کلمه «صواع» مذکر و مؤنث به کار می‌رود و هر دو وجه در آن، صحیح است.

«کذلک» مثل این حیلۀ و مکر بزرگ، ما برای یوسف مکر کردیم یعنی به سوی او، وحی کردیم و او را آموختیم: **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ** این جمله، تفسیر برای «کید» و توضیح آن است، زیرا قانون مملکت مصر درباره دزد

این بود که حد بر او جاری شود و دو برابر آنچه سرقت کرده غرامت بدهد، نه این که به بردگی گرفته شود چنان که دین یعقوب بود.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ حضرت یوسف خلافکار را مواخذه نمی کرد مگر به اذن خدا و خواسته او.

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ درجات علمی هر کس را بخواهیم بالا می بریم چنان که درباره یوسف چنین کردیم. «یرفع» با «ی» و «درجات» با تنوین نیز خوانده شده است.

وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ بالاتر از هر عالمی عالمتری وجود دارد تا برسد به خدای تعالی که علمش ذاتی است و به معلوم خاصی منحصر نمی شود.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۵

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۷۷ تا ۸۰]

قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهٗ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يَبْدُهَا لَهُمْ قَالِ أُنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ (۷۷) قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدُنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۷۸) قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لظَالِمُونَ (۷۹) فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يَوْسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذِنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (۸۰)

ترجمه:

برادران گفتند: اگر بنیامین دزدی کرده (تعجبی نیست) زیرا برادر او نیز، پیش از این دزدی کرده بود، یوسف، مطلب را در دل نهان داشت و برای آنها آشکار نساخت، و گفت: موقعیت شما، بدتر است، و خداوند به آنچه شما بیان می کنید آگاهتر است. (۷۷)

گفتند: ای عزیز، او پدر پیری دارد، یکی از ما را به جای بنیامین بگیر، که ما، تو را از نیکوکاران می بینیم. (۷۸) یوسف گفت پناه بر خدا، که ما غیر از کسی که کالایمان را نزد او یافته ایم بگیریم که در آن صورت از ستمکاران خواهیم بود. (۷۹)

همین که از یوسف مایوس شدند در خلوت با هم مشورت کردند، بزرگشان به آنها گفت: مگر نمی دانید که پدرتان از شما پیمانی الهی گرفته، و پیش از این هم درباره یوسف، کوتاهی کردید، بنا بر این من از این سرزمین حرکت نمی کنم، مگر این که پدرم به من اجازه دهد یا خدا درباره من فرمانی صادر کند، و او

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۶

بهترین حاکمان است. (۸۰)

تفسیر:

أَخٍ لَهُ مراد از برادر بنیامین، یوسف است. و در نوع سرقتی که برادران به یوسف نسبت داده و گفتند: او نیز قبلاً دزدی کرده بود، اختلاف شده است. درست ترین اقوال آن است که یوسف در دوران کودکی بعد از این که مادرش از دنیا رفت تحت حضانت عمه اش قرار گرفت، عمه اش او را بشدت دوست می داشت چنان که نمی خواست او را از خود

جدا سازد، اما وقتی که يك مقدار رشد کرده بود یعقوب می‌خواست او را پیش خود ببرد، عمه که از این امر ناراحت بود به بهانه‌ای متوسل شد: کمربندی را که از اسحاق به او ارث رسیده بود- زیرا او بزرگترین فرزند پدرش بود- به کمر یوسف در زیر لباسهایش محکم بست و بعد گفت: یوسف کمر بند را دزدیده و باید اینجا زندانی شود، و او را پیش خود نگاه داشت. (۱)

فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ اضممار قبل از ذکر است، و جمله بعد: **أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا** آن را تفسیر می‌کند، و گویی چنین گفته است: فاسر الجملة او الكلمة، یوسف، کلمه یا جمله **«أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا»** را در دل خود پنهان داشت، مراد این است که در دل خود گفت، زیرا این جمله بدل از فعل: «اسرها» می‌باشد یعنی: موضع شما در سرقت از او بدتر است، زیرا شما برادران را از پیش پدرتان ربودید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ خدا بهتر می‌داند که قضیه آن طور که شما می‌گویید، نیست و نسبت سرقت نه به من صحیح است و نه، به برادرم.

وقتی که دیدند این حرف را یوسف نپذیرفت و رد کرد لحن سخن را عوض کرده، به التماس پرداختند و برای تحریک عواطف او، سخن از پدرشان یعقوب به

۱- چند جهت دیگر نیز برای تهمت این دزدی ذکر کرده‌اند که می‌توان به تفاسیر دیگر از جمله مجمع البیان و نمونه و غیره رجوع کرد- م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۷

میان آوردند، بدین ترتیب که او مردی سالخورده و محترم است و این فرزندش:

بنیامین مورد علاقه اوست. **«فَخَذْنَا أَحَدَنَا مَكَانَهُ»** پس یکی از ما را بعنوان وثیقه یا بردگی به جای او بگیر. **«إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ»** تو که این همه به ما احسان کردی اکنون آن را به کمال برسان. معنای دیگر: تو که عادت و خویت نیکی است اکنون نیز به عادت خود نیکی را ادامه ده.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ این عبارت يك ظاهر و يك باطن دارد: معنای ظاهرش این است که:

بر طبق فتوای خود شما باید همان کسی گرفته شود که «صواع ملک» در میان رحلش یافت شده و اگر غیر او را بگیریم به عقیده شما ظلم است. پس شما چیزی که می‌دانید ظلم است، از من طلب نکنید، اما معنای باطنش این است که خدای تعالی بر طبق مصالحی که خود می‌داند مرا فرمان داده است که بنیامین را بگیرم و نزد خود نگهدارم، پس اگر غیر او را بگیرم ستمکار خواهم بود، زیرا در این صورت بر خلاف مأموریت خود عمل کرده‌ام، و معنای **«مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ»** این است: پناه می‌بریم به خدا پناه بردنی، از این که دیگری را بگیریم ... و «اذا» جواب آنها و جزای شرط است، زیرا معنایش این است: ان نأخذ بدله ظلمنا فلما استیأسوا چون ناامید شدند، **«خَلَصُوا»** کنار رفتند، از مردم جدا شدند، تنها خودشان بودند و هیچ بیگانه‌ای در میانشان نبود. **«نَجِيًّا»** در حالی که با هم به نجوا پرداختند، بنا بر این، نجی مصدر و به معنای «تناجی» (۱) است، مثل: **«وَإِذْ هُمْ نَجْوَى»** (۲):

مصدر نازل منزله صفت شده. ممکن است در تقدیر: «قوما نجیاً» باشد: مناجی یعنی راز گوینده چون هر کدام با

دیگری یواش حرف می‌زدند، مثل «عشیر و سمیر» که به

۱- بر وزن تفاعل.

۲- اسراء/ ۴۷.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۸

معنای «معاشر و مسامر» (۱) می‌باشد و از همین قبیل است قول خداوند: «وَقَرَّبْنَا نَجِيًّا» (۲) رازگویی در کارشان این بود که برگردند یا بمانند و اگر برگردند، درباره برادر به پدرشان چه بگویند؟ **قَالَ كَبِيرُهُمْ** «بزرگ آنها گفت» در این که مراد از کبیر کدام يك از آنهاست اقوالی است به قرار ذیل ۱- مقصود بزرگ سنی آنهاست که روییل نام داشت.

۲- منظور رئیس و سرپرست آنهاست و او شمعون بود.

۳- آن که عقل و درکش از بقیه بیشتر بود و او، یا یهودا، و یا، لاوی بود.

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْتِقًا مِنْ اللَّهِ؟ برادر بزرگ آنها را به یاد پیمان محکمی انداخت که یعقوب از آنها گرفته بود.

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَطْتُمْ فِي يُوسُفَ در تفسیر این فراز چند وجه زیرا را ذکر کرده‌اند.

۱- «ما» زایده است: «و من قبل هذا فرطتم» (پیش از این، در شان یوسف کوتاهی کردید، و پیمان پدر را رعایت ننمودید).

۲- «ما» مصدریه، و با این وجه در اعراب آن، دو قول است:

الف: مبتدا و در محل رفع، و «مِنْ قَبْلُ» خبر آن باشد: وقع من قبل تفریطکم فی یوسف: کوتاهی شما درباره یوسف، پیش از این واقع شد.

ب: در محل نصب و عطف بر مفعول فعل: «أَلَمْ تَعْلَمُوا» باشد: الم تعلموا أخذ ابيكم موثقا ...

۳- «ما» موصوله باشد: «و من قبل هذا ما فرطتموه ...»، این جا نیز دو قولی که در اعراب وجه دوم ذکر کردیم محتمل است: رفع بنا بر ابتدائیت، و نصب بنا بر مفعولیت.

۱- گروه‌ها، شب زنده‌دار.

۲- مریم/ ۵۲.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۳۹

فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ از سرزمین مصر جدا نمی‌شوم، مگر پدرم به من اجازه دهد که به سوی او، بازگردم، «أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ

لی» یا خدا برای من حکمی صادر کند، که از مصر خارج شوم، یا حق مرا از کسی که برادرم را گرفته بستاند، و یا برادرم را از دست او، رهایی بخشد.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۱ تا ۸۷]

ارْجِعُوا إِلَىٰ آبَائِكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ (۸۱) وَ سَأَلَ الْقَرِيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۸۲) قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (۸۳) وَ تَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يَوْسُفَ وَ أَيْبَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴) قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُنُوا تَذَكَّرُ يَوْسُفَ حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ (۸۵) قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَىٰ اللَّهِ وَ أَعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۸۶) يَا بَنِي إِدْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يَوْسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَيَاسَسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْكَافِرُونَ (۸۷)

ترجمه:

به نزد پدرتان بازگردید و بگوئید: ای پدر، پسرت دزدی کرد، و ما، جز بر آنچه که دانستیم گواهی ندادیم، و ما از غیب خبر نداشتیم. (۸۱)

و از مردم شهری که، ما، در آن بودیم و از کاروانی که همراهشان آمدیم سؤال کنی و ما حتماً راست گوییم. (۸۲)
یعقوب

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۰

گفت: بلکه هواهای نفسانی تان، چیزی را برای شما آراست، پس صبری نیکو، باید، امید است خدا همه‌شان را به من بازگرداند که او، بسیار دانا و با حکمت است. (۸۳)

و روی از آنها بگردانید و گفت: ای دریغا از یوسف! و دیدگانش از اندوه سفید شد، و خشم خود را می‌خورد. (۸۴)
فرزندان گفتند: به خدا سوگند آن قدر به یاد یوسف هستی تا این که مشرف به مرگ شوی و یا از دنیا بروی. (۸۵)
گفت:

شکایت در دل و اندوهم را به خدا می‌گویم، و از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (۸۶)

ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید، و از رحمت خدا ناامید نشوید که جز مردمان کافر هیچ کس از رحمت خدا نومید نمی‌شود. (۸۷)

تفسیر:

وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا ما فقط از ظاهر خبر داریم که پیمانۀ عزیز مصر از میان بار و بنه او بیرون آورده شد.

وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ از باطن امر آگاه نیستیم که آیا [بنیامین] در واقع آن را دزدیده، یا این که کسی آن را در میان رحل او گذاشته بوده است.

وَسَأَلَ الْقَرِيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا منظور کشور مصر است: کسی را بفرست به سوی اهل مصر، و از آنها درباره اصل داستان جويا شو. «**وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا**» و نیز از اصحاب قافله، خلاصه این که فرزندان یعقوب به نزد پدر بازگشتند و این مطالب را از قول برادر بزرگ که همانجا باقی مانده بود پیش پدر گفتند، اما یعقوب در جواب آنها گفت: «**بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا**» این امر از اراده شما برخاسته و اگر شما چیزی به او [یعنی عزیز مصر]

نمی‌گفتید وی از کجا می‌دانست که باید دزد را به بردگی بگیرد؟

عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا مراد، یوسف، برادرش: بنیامین، و روبین یا غیر اوست.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۱

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ او از غم و اندوه و درد دل من آگاه است، **«الْحَكِيمُ»** آنچه بر سر من آورد از روی حکمت و مصلحت است. **«وَتَوَلَّى»** از ناراحتی درباره خبرهای تأسف آوری که آورده بودند، رو از آنها برگرداند، و گفت: **«يَا أَسْفَىٰ»**: «الف»، بدل از «یاء» متکلم است، و «اسف» را که عبارت از شدت اندوه و حسرت است به خودش نسبت داده، و اظهار تأسف برای یوسف و نه برای دیگران دلیل بر آن است که در نزد یعقوب چیزی جای او را نگرفته و غم او با گذشت زمان طولانی، تر و تازه است.

وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ چشمانش از غم و گریه بر یوسف سفید شد و نزدیک بود که بکلی نابینا شود، خیلی ضعیف و کم سو می‌دید، بعضی گفته‌اند اصلاً بینایی را از دست داده بود. **«فَهُوَ كَظِيمٌ»** دلش از کافر فرزندانش پر از خشم و غضب بود، ولی برای آنها آشکار نمی‌کرد. **«تَفْتُونَ»** در تقدیر: «لا تفتأ»، حرف نفی بدلیل عدم اشتباه حذف شده، زیرا اگر به معنای اثبات باشد باید با لام قسم و نون تأکید آورده می‌شد: (لتفتون). از همین قبیل است قول شاعر:

فقلت يمين الله أبرح قاعدا

:

پس گفتم به خدا سوگند که پیوسته نشسته‌ام. (۱)

حَتَّىٰ تَكُونَ حَرَضًا «حرض» (۲) «نزدیک به هلاکت»، «احرضه المرض» (بیماری او

۱- «ابرح» به معنای: «لا ابرح» می‌باشد، و مصراع بعدش این است:

و لو قطعوا رأسي لديدك و اوصالي

: (اگر چه نزد تو سر و تمام اعضايم را جدا کنند- م.

۲- حرض، بر وزن مرض: چیز فاسد و ناراحت کننده، و در این جا به معنای بیماری و لاغر، و مشرف به مرگ است، پاورقی تفسیر نمونه.

حرض: مشرف بر هلاکت، «رجل حرض و حارض»: فاسد الجسم و العقل، «احرضه»: او را فاسد کرد، ترجمه مجمع البيان - م.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۲

را نزدیک به هلاکت ساخت) مصدر است و مفرد و جمع، مذکر و مؤنث آن یکسان است. و صفت آن، «حرض» می‌باشد مثل: دنف، و دنف. «بث» سخت ترین اندوه که صاحبش طاقت صبر بر آن ندارد، و آن را میان مردم پخش

می‌کند.

أَتَمَّا اشْكُوا به هیچ کس جز به خدا شکوه نمی‌کنم، و از کار خدا و رحمت او، چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و خوب می‌دانم که او از جایی که هیچ گمان ندارم برایم گشایش می‌آورد، روایت شده است که حضرت یعقوب ملک الموت را دید و از او پرسید که آیا روح یوسف را قبض کرده‌ای؟ گفت: نه، و از این جا که فهمید یوسف از دنیا نرفته، به برادرانش گفت:

أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُونُسَ وَأَخِيهِ «تحسس» باب تفاعل، از ماده «احساس». به معنای معرفت و شناسایی: بروید یوسف و برادرش را شناسایی کنید.

مِنْ رُوحِ اللَّهِ فرج و بر طرف کردن اندوه، یا به معنای حرمت خداست.

إِنَّهُ لَا يَأْسُ از فرج و رحمت خدا، جز مردمان کافر هیچ کس ناامید نمی‌شود، زیرا شخص مؤمن پیوسته از خدا خیر و خوبی می‌بیند و هنگام گرفتاری و بلا امید فرج از او دارد و موقع گشایش و رفاه او را سپاس می‌گوید.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۸۸ تا ۹۳]

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ (۸۸) قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُونُسَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ (۸۹) قَالُوا إِنَّكَ لَأَنْتَ يُونُسَ قَالَ أَنَا يُونُسَ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۹۰) قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَثَرَكِ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كُنَّا لَخَاطِئِينَ (۹۱) قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۹۲) أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَالْقَوْهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَاتِ بِصِيرَا وَ اتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ (۹۳)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۳

ترجمه:

وقتی که بر یوسف وارد شدند، گفتند: ای عزیز، ما و خاندانمان را، ناراحتی فرا گرفته و سرمایه اندکی با خود آورده‌ایم، پیمانۀ ما را به طور کامل وفا کن، و بر ما تصدق کن، که خداوند تصدق کنندگان را پاداش می‌دهد. (۸۸) گفت: آیا به خاطر تان هست که با یوسف و برادرش چه کردید، وقتی که نادان بودید؟ (۸۹) گفتند:

آیا تو یوسفی؟ گفت: آری من یوسفم و این برادر من است، خدا به ما منت گذاشته است، هر کس که تقوا و صبر پیشه کند، حتما خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند. (۹۰)

گفتند به خدا سوگند، خدا تو را بر ما مقدم داشته، و ما خطا کار بودیم. (۹۱)

یوسف گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست، خدا شما را می‌آمرزد، و او، ارحم الراحمین است. (۹۲)

این پیراهنم را ببرید و بر چهره پدرم بیندازید تا بینا شود و همه خانواده تان را نزد من آورید. (۹۳)

تفسیر:

الضَّرُّ ضعف و لاغری از اثر گرسنگی و سختی. برادران یوسف بر اثر سختی و قحطی و از بین رفتن حیوانات و مواشی خود به یوسف شکایت و از او طلب کمک کردند.

بِبِضَاعَةِ مَرْجَاةٍ مال التجاره یا کالای کم ارزشی که معمولاً فروشنده و بازرگان به دلیل بی‌اهمیت بودنش آن را دور می‌ریزد و از «ازجیته» گرفته شده: آن را دور انداختم. بعضی گفته‌اند: متاع آنها پشم و روغن کالای معمول اعراب بود، و گفته

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۴

شده: دراهم مغشوش و تقلبی بی‌ارزش بود که به عنوان بهای غلات و طعام پذیرفته نمی‌شد.

فَأَوْفَ لَنَا الْكَيْلَ پیمانه ما را کافی بده هم چنان که در سالهای گذشته انجام دادی.

«وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا» ما را به کرم خود ببخش و سهم ما را افزون فرما.

إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ خداوند به صدقه دهندگان مزدی بالاتر از صدقاتشان می‌دهد، یوسف دلش به حال آنها سوخت و بی‌اختیار خود را به آنها معرفی کرد و گفت:

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ مطلبی را که هر دو طرف از آن خبر دارند به طور سؤال و پرسش با آنها در میان گذاشت تا آنان به زشتی عمل خود توجه کنند و به توبه پناه ببرند، یعنی آیا حال متوجه شدید که در هنگام نادانی چه خلافکاریها درباره یوسف و برادرش انجام دادید، اکنون که متوجه شدید، توبه کنید. باید توجه کرد که این سخنان پرخاشگرایانه یوسف به برادرانش از روی دلسوزی و خیرخواهی بود، نه سرزنش و عتاب. او حق خدا را که توجه به توبه و دیانت است بر نفس خود مقدم داشت با این که وی در مقامی بود که می‌توانست آنچه در سینه دارد ابراز کند و از برادرانش انتقام بگیرد.

بعضی گفته‌اند معنای «**إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ**» این است که شما در آن وقت کودک یا جوان بودید زیرا در این دوران است که جهل و نادانی بر انسان چیره می‌شود.

«**إِنَّكَ**» به صیغه استفهام، و بعضی به طور ایجاب «**أَنَّكَ**» خوانده‌اند. داستان این است که یوسف در حالی که با برادران سخن می‌گفت لبخند زد، دندانهایش که همانند رشته‌ای مروارید منظم بود نمایان شد، و آنها او را شناختند، و بعضی گفته‌اند: تاج شاهی از سر برداشت و او را شناختند.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ کسانی که از کیفر الهی بیم و هراس داشته باشند، و بر ترك گناه و انجام عبادات صبر کنند خداوند پاداش آنان را که نیکوکارند تبه نمی‌سازد، در این

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۵

آیه، اسم ظاهر: «محسنین» به جای ضمیر: «هم» قرار گرفته تا فراگیر متقین و صابرين نیز باشد.

لَقَدْ أَتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا خداوند تو را به سبب تقوا و صبر و داشتن روش نیکوکاران بر ما برتری داده، و اما وضع ما که عاصی و گنهکاریم آن است که ذلیل و خوار شدیم.

لَا تَتْرِبَ عَلَيَّكَ الْيَوْمَ یوسف به آنها گفت: حال دیگر، من شما را به آنچه در گذشته انجام داده‌اید سرزنش نمی‌کنم، خدای شما را بیمارزد.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا این پیراهن مرا ببرید، برخی گفته‌اند: پیراهن بهشتی بود که به وراثت از پدرانش به یوسف رسیده و یعقوب در میان بازوبند او قرار داده بود.

«**يَا أَيُّهَا بَصِيرًا**» بینایی‌اش برمی‌گردد، یا این که به سوی من خواهد آمد در حالی که بینا باشد، دلیل بر این معنای

اخیر، دنباله سخن اوست که می‌گوید: «و اتونی باهلمکم اجمعین»: تا پدرم و تمام خانواده‌اش بیایند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۹۴ تا ۹۸]

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ (۹۴) قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ (۹۵) فَلَمَّا
 أَن جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهِ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۹۶) قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا
 ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ (۹۷) قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ (۹۸)

ترجمه:

هنگامی که کاروان (از مصر) جدا شد، پدر آنها گفت: من بوی یوسف را درمی‌یابم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید. (۹۴)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۶

گفتند: به خدا قسم که تو در همان گمراهی قدیم هستی. (۹۵)

اما، وقتی که بشارت دهنده آمد آن پیراهن را به صورت او افکند، و بینا شد، و گفت: آیا به شما نگفتم: من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما از آن بی‌خبرید. (۹۶)

فرزندان یعقوب گفتند: ای پدر از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطا کار بودیم. (۹۷)

پدر گفت: به زودی برای شما از پروردگارم طلب آمرزش می‌کنم که اوست بسیار آمرزنده و بخشنده. (۹۸)

تفسیر:

وقتی که کاروان از مصر بیرون رفت و دور شد، پدر اهل کاروان به اطرافیان و نوادگان خود گفت: من هم اکنون بوی یوسف را احساس می‌کنم: پیراهن که همراه کاروان بود به سوی کنعان می‌آمد، خدای تعالی بودی آن را از فاصله هشت یا ده فرسنگ به او رسانید. «لَوْلَا أَن تَفْنَدُونَ» «فند» به معنای خرافه، و کم خردی است:

اگر مرا نسبت به کم عقلی نمی‌دادید گفته مرا می‌پذیرفتید.

إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ هم چنان که در گذشته راجع به دوستی یوسف و امیدواری به دیدار او افراط می‌کردی هم اکنون نیز بیرون از حد اعتدال سخن می‌گویی، نظر اطرافیان یعقوب بر این بود که یوسف از دنیا رفته است.

فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ الْقَاهِ همین که بشیر رسید، پیراهن را بر صورت یعقوب انداخت، یا خود یعقوب آن را بر صورت افکند، با حالت بینایی رو به اطرافیان کرد و گفت:

أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا به شما نگفتم، منظور سخنی است که قبلاً گفته بود: «از رحمت خدا نومید نشوید» «۱» و «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» ابتدای کلام است و مقول، قول نیست، گرچه این هم جایز است.

بود.

بعضی گفته‌اند: پدر و مادر یوسف و برادرانش به خاطر او و به عنوان شکر خدا سجده کردند، این معنا را تأیید می‌کند آنچه از امام صادق علیه السلام نقل شده است که آیه

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۴۹

را چنین قرائت کرده‌اند: «

و خروا لله ساجدين

« برای خدا، به سجده افتادند. »

وَقَدْ أَحْسَنَ بِي به من نیکی کرد، « احسن به » و الیه، به يك معناست. اساء به و الیه:

به او بدی کرد. شاعر گفته است:

اسیئی بنا او احسنی، لا ملومة لدینا و لا مقلیة ان تقلت «۱»

«البدو»

« به معنای بیابان است. خانواده یعقوب، بیابان نشین و دامدار بودند، برای به دست آوردن آب و چراگاهها از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند.

نَزَعَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي شیطان میان ما، اختلاف و تباهی به وجود آورد.

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ پروردگارم در تدبیر و اداره امور بندگان دارای لطف است: امور دشوار را بر آنان آسان می‌نماید، و ما به لطف و عنایت او امروز به هم پیوستیم.

روایت شده است که حضرت یعقوب مدت بیست و چهار سال در مصر با یوسف زندگی کرد. و پس از آن که از دنیا رحلت کرد بر طبق وصیتش در شام مدفون شد، و بعضی گفته‌اند: دو سال زنده بود و یوسف بعد از پدرش بیست و سه سال زندگی کرد، و چون مأموریتش تمام شد و دانست که حکومتش باقی نمی‌ماند، از خدا برای خود درخواست حکومت جاودان و فنا ناپذیر کرد و آرزوی مرگ نمود، و حال آن که نه، پیش از او، و نه بعد از او هیچ پیامبری آرزوی مرگ نکرد، و سرانجام خداوند او را با پاکی و طهارت از دنیا برد.

حرف «من» در عبارات «**مِنَ الْمَلِكِ**» و «**مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ**» برای تبعیض است، زیرا به حضرت یوسف بخشی از حکومت دنیا، یا مصر، و قسمتی از علم تاویل و تعبیر خواب عطا شده بود.

۱- با ما دوستی کنی یا دشمنی، ما را بر تو ملامتی نیست، و اگر دشمنی هم کنی، کسی دشمن تو نخواهد بود، شاهد مطلب این که «اساء»،

و احسن، به «باء» متعدی شده است. در پاورقی استاد گرجی ذیل آیه «**طَوْعاً أَوْ كَرْهًا**» **سوره توبه، و قول کثیر شاعر، تشریح**

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۵۰

أَنْتَ وَلِيِّي تویی آن که به نعمت دنیا به من کمک می کنی و حکومت جهان فانی را به نعمت جاوید آخرت متصل می سازی.

فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ این عبارت صفت برای «رب» یا منصوب است به عنوان ندا.

«**وَ الْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ**» مرا به نیکوکاران: پدرانم، یا به طور عموم، ملحق فرما. «ذلك» این کلمه اشاره به خبر یوسف است که در قبل بیان شده، ذلك مبتدأست، و دو عبارت: «**مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ، نُوحِيهِ إِلَيْكَ**» خبر بعد از خبر می باشند، و معنای آیه این است: این خبر غیبی است که تنها از راه وحی، برای تو حاصل شد زیرا تو خود حضور نداشتی که ببینی فرزندان یعقوب را آن گاه که در تصمیم خود یکپارچه شدند و درباره یوسف به حيله و نیرنگ متوسط شدند و دامهای فریب برای او گسترده تا سرانجام وی را در میان چاه تاریک انداختند.

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۹]

وَمَا أَكْثَرَ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ (۱۰۳) وَمَا تَسْتَأْذِنُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (۱۰۴) وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ (۱۰۵) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ (۱۰۶) فَاْمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۰۷) قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۰۸) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۱۰۹)

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۵۱

ترجمه:

و بیشتر مردم ایمان نمی آورند هر چند که تو، بر آن اصرار داشته باشی. (۱۰۳)

و تو از مردم هیچ گونه مزدی را درخواست نمی کنی و آن، نیست مگر یادآوری برای جهانیان. (۱۰۴)

و چه بسا، نشانه ای در آسمانها و زمین وجود دارد که مردم بر آن می گذرند و از آن روگردانند. (۱۰۵)

و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند. (۱۰۶)

آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از سوی خداوند به سراغشان آید، یا رستاخیز فرارسد، در حالی که هیچ توجهی ندارند؟ (۱۰۷)

بگو: این راه من است که من و پیروانم از روی آگاهی کامل، به سوی خدا دعوت می کنم، پاک و منزّه است خدا، و من

از مشرکان نیستم. (۱۰۸)

و ما پیش از تو نفرستادیم، جز مردانی از سرزمینها را که به آنها وحی می کردیم، آیا آنها در زمین سیر نکردند تا ببینند، عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است، آیا عقلتان را به کار

نمی‌گیرید. (۱۰۹)

تفسیر:

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ مراد تعمیم است: [ای پیامبر] اگر تو بخواهی که همه مردم ایمان بیاورند این امر میسر نمی‌شود، ابن عباس گفته است: مراد اهل مکه است، یعنی اهل مکه ایمان نمی‌آورند هر چند که برای ایمان آوردن آنها حریص باشی، چرا که آنها عناد دارند و مصمم بر کفراند. تو که برای تبلیغ رسالت از آنها مزدی مطالبه نمی‌کنی تا این امر آنها را از ایمان آوردن باز دارد.

إِنْ هُوَ إِلَّا نَذْرٌ لِّلْعَالَمِينَ قرآن تنها نصیحت و خیراندیشی و پند و موعظه‌ای است برای عموم جوامع از طرف خداوند.

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ چه بسیار دلایلی و نشانه‌هایی از توحید و یکتایی خداوند که وجود دارد، ولی این مردم بر آنها می‌گذرند و به آن اعتنایی ندارند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ اکثر کسانی که به خدا اقرار دارند و او را خالق خودشان و

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۵۲

آفریننده آسمانها و زمین می‌دانند، به او ایمان ندارند، بلکه مشرکند، زیرا بتها را عبادت می‌کنند. منظور از این مردم، مشرکان قریش‌اند. بعضی گفته‌اند، مقصود مشبه‌اند که خدای را به آفریدگانش همانند می‌دانند، و برخی دیگر گویند: منظور اهل کتابند که شرك و ایمان را داریند، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

أَنَّ شَرْكَ الطَّاعَةِ لَا شَرْكَ الْعِبَادَةِ، اطاعوا الشَّيْطَانَ فِي ارْتِكَابِ الْمَعَاصِي

[ادامه حدیث از مجمع البیان:

مَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ، فَاشْرِكُوا بِاللَّهِ فِي طَاعَتِهِ، وَ لَمْ يَشْرِكُوا بِاللَّهِ عِبَادَةً فَيَعْبُدُونَ مَعَهُ غَيْرَهُ]

: منظور شرك در پیروی و اطاعت است نه شرك در عبادت زیرا آنها در انجام دادن گناهایی که موجب دخول در آتش است از شیطان پیروی کردند اما غیر خدا را نپرستیدند که شرك در عبادت داشته باشند.

أَفَامِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ آیا در امانند و می‌دانند که بلایی فراگیرنده بر آنها فرود نمی‌آید و کیفی در دناك آنان را فرو نمی‌گیرد؟

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي این راه که دعوت به سوی ایمان و توحید است راه من می‌باشد، و در جملات بعد آن را تفسیر کرده، می‌فرماید: با دلایلی روشن به سوی خدا و دین او، دعوت می‌کنم، «انا» تأکید است برای ضمیر مستتر در «ادعو» و «مَنْ اتَّبَعَنِي» هم عطف بر آن است: من، و کسانی که پیرو من هستند به سوی دیانت و بصیرت دعوت می‌کنیم، و ممکن است که «عَلَىٰ بَصِيرَةٍ» حال از «ادعو» باشد، که عامل رفع «أَنَا وَمَنْ اتَّبَعَنِي» است. «سُبْحَانَ اللَّهِ» خدای را منزّه از شریک می‌دانم «الْأَرْجَالِ»:

پیامبران گذشته ما، فقط مردان بودند، نه فرشتگان.

«نُوحِي إِلَيْهِمْ» با «نون» متکلم مع الغیر. «مِنْ أَهْلِ الْقُرَى»: اهالی شهرها، آبادیها، که داناتر و بردبارتراند، نه بیابان نشینان که جفاکار و سنگ دلند.

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ ساعت یا حالت آخرت، بهتر است برای آنان که تقوا دارند: از خدا بیم دارند، و به او شرك نمی‌آورند.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۵۳

[سوره یوسف (۱۲): آیات ۱۱۰ تا ۱۱۱]

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مِنْ نَشَاءٍ وَلَا يَرُدُّ بِأَسْنَا عَنْ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ (۱۱۰)
لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۱۱۱)

ترجمه:

تا وقتی که رسولان مأیوس شدند و گمان کردند که تکذیب شده‌اند، در این وقت یاری ما به سوی آنان آمد، پس هر کس را می‌خواستیم نجات می‌دادیم، و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی‌شود. (۱۱۰)
براستی که در سرگذشت‌های آنها، درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است، و این سخنی که درهم یافته باشند نیست بلکه تصدیقی است برای کتابهای جلو روی او، و میان هر چیزی است، و هدایت و رحمتی است برای مردمی که ایمان می‌آورند. (۱۱۱)

تفسیر:

در این آیه جمله‌ای مقدر است که به دلیل قرینه حذف شده و گویا چنین بوده است: ما پیش از تو هر پیامبری را که برای امتی می‌فرستادیم در یاری کردنشان تأخیر می‌کردیم مانند آنچه با تو و امت انجام می‌دهیم، تا آن جا که پیامبران از یاری ناامید می‌شدند و گمان می‌کردند که قومشان آنها را - در تهدید به عذاب و مژده یاری الهی - تکذیب می‌کنند. بعضی «کذبوا» به تخفیف خوانده‌اند و این، قرائت ائمه هدی نیز هست، و معنایش این است: قومشان گمان می‌کردند که پیامبران در آنچه از یاری خداوند به آنها وعده داده‌اند دروغ‌گویند.

ترجمه تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص ۲۵۴

جَاءَهُمْ نَصْرُنَا در این مواقع بود که ما با فرستادن عذاب بر کفار پیامبران را یاری می‌کردیم.

فَنُجِّيَ مِنْ نَشَاءٍ پس هنگام نزول عذاب، کسانی را که می‌خواستیم از آن نجات می‌دادیم. بعضی «فنجی» با تشدید به لفظ ماضی مجهول خوانده‌اند، و مراد از «من نشاء» مؤمنان‌اند و بیان‌کننده این معنا جمله بعد است: «وَلَا يَرُدُّ بِأَسْنَا عَنْ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ»: عذاب ما از قوم گناهکار برگردانده نمی‌شود.
ضمیر در «قصصهم»: راجع به یوسف و برادران اوست.

«عبرة»: درس عبرتی است برای خردمندان، زیرا پیامبر ما صلی الله علیه و آله، نه کتابی خوانده و نه حدیثی شنیده، و نه با اهل کتاب و حدیث معاشرت داشته بود، اما در عین حال، با مردم چنان سخن می‌گفت که هیچ کس از اهل کتاب و حدیث نتوانستند از جهت نظام لفظی و معنوی بر آن خرده بگیرد. و این روشنترین و محکمترین برهان بر درستی نبوت و پیامبری اوست.

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ قرآن گفته‌های ساختگی و دروغین نیست، بلکه تصدیق گفته‌های کتابهای آسمانی گذشته است. و هر چه در امور دینی مورد نیاز و حاجت است در آن به تفصیل بیان شده، و خود هدایت و رحمت و نعمت است که اهل ایمان در جهت علم و عمل از آن، بهره‌مند می‌شوند.

